

در حدیث

عبدالله رسول الله بلال را فرمود تا در میان لشکر این ندا کرد که در بهشت خود و الانفس همان دان الله یومید هذا الدین بالرجل الفاجر
معجزة و دیگر آنکه از ابو موسی اشعری را فرمودیست که گفت در حدیث از حدائق مدینه بودم ای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم
آمد و در حدیث بگفت آن سر بر این گفت درش بکشای و بشارت ده ویرای بهشت آمدیم که در را بکشایم ابو بکر فرمود و در را بکشیم
و بشارت دادیم ویرای بهشت و بعد از لحظه دیگری می آمد و در نیز حضرت فرمود درش بکشای و بشارت ده ویرای بهشت
آمدیم و دیدیم عمر فرمود درش بکشایم و بشارت دادیم ویرای بهشت و بعد از آن دیگری آمد و در را از سر نو تکیه کرده بود و است
بشارت گفت درش بکشای و بشارت ده ویرای بهشت بر ملائکه بوی خواهر رسید آمدیم دیدیم که عثمان بود درش
بکشایم و بشارت دادیم ویرای بهشت بر ملائکه بوی خواهر رسید گفت الله المستعان و آن شارت بقتل عثمان را فرمود
معجزة و دیگر آنکه از ابو هریره را فرمودیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت قیامت قائم گردد تا آنکه شما تمامه کتب
با تو می که لعل ایشان موی باشد و تا آنکه تمامه کتب با تو می که لعل ایشان موی باشد که روی پهن می که روی با ایشان گویند پس بر آن
که در خلافت حرمین گرفته باشد معجزة و دیگر آنکه ابن عباس را فرمودیست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم در طواف خانه
کعبه با یوسفیان رسید فرمود ای ابوسفیان میان تو و هند سخنان چنین چنین افتخ شد با یوسفیان با خود گفت من در حرمین
گروه بخواسون که بخانه روم و با او چنین چنین کنم چون حضرت از طواف خانه شد بنزد ابوسفیان رفت و گفت برو و بگو
که من که او پیغمبر خیر از سر تو فاش نگرد و ابوسفیان گفت گواهی میدهم که تو رسول خدائی چگونگی بر ضمیر من افت گشتی
معجزة و دیگر آنکه عایشه صدیقہ رضی الله عنها روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را فرستاد تا زنی را که عیال و عیال
داشت به بنیم رفتیم و دیدیم و باز آمدیم و گفتیم چیزی ندیدیم که بکاری آید حضرت فرمود تحقیق خالی بر رخ دی دیدم که یکسوی تو
از شکستن بلرزد مصطفی گشتیم و گفتیم رسول الله که میتواند از او چیزی پنهان دارد معجزة و دیگر آنکه ابونوخل روایت
کند که چون حجاج عبد الله بن ابی سیر را بقتل آورد و سر او را نزد ابوسفیان نهادند ابوسفیان حجاج را پیغام داد که بدان
و آگاه باش که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در قبایل و قبایلی که از پیغمبر می شنیدند که از پیغمبر می شنیدند که از پیغمبر می شنیدند
مشاهده کردیم و ما پیغمبر همان نبی بر هم بخیر تو علما گفته اند هر از کذب اب مختار بن ابی عبدیه است معجزة و دیگر آنکه عبد الرحمن
بن خلا و انصاری روایت کند که زنی بود که ویرا هم در قریه بنت عبد الله بن حارث میگفتند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر وقت
بکبار بخانه او رفتی او نبی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخبر و از غزو است بیرون رفتیم و در راه آمد و گفت یا رسول الله من
میدهمی مرا تا با تو بیرون آیم و بیاوران و مجروحان لشکر را بترتیب و محاسن و شاید که خدا بیتی عالی مرا شهادت روزی
گردد و فرمود در مدینه باش که خدا بیتی عالی ترا شهادت خواهد داد و آورده اند که غلامی و کنیزکی مدبر کرده بود و ایشان را
از آدمی داشتند و در زمان خلافت عمر خطاب فرمود قتل می کردند و او را بشارت و خود بگفتند خبر پیغمبر رسید گفت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم بشارت دادیم و در قریه رفتی و با اصحاب فرمودی یا نبی که تا بشارت شد ما را پیغمبر فرمود تا آن غلام و کنیزک

بیدار ساخته آوردند و از دار آویختند و حجره دیگر آنکه ابوسهریرہ مرید است گفت شنیدم از صادق مصدوق یعنی پیغمبر
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میفرمود ہلاکت من بردست جماعتی از جوانان قتلش باشد ابوسهریرہ گوید اگر خواہم تعین کنم
ایشان را بنام قبیلہ ایشان کہ بنی فلان و بنی فلان اند و علی گفتہ اند مراد بنو حرب و بنو امیہ اند حجره دیگر آنکہ انس بن مالک است
روایت کند کہ چون آیت کریمہ یا ایہا الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجہروا بہ بالقول کہ بعضی کہ
بعضی ان بخبط اصواتکم و انتم لا تسمعون نازل شد ثابت بن قیس بن شماس کہ خطیب و بلند آواز بود از داد و در خانه خود خفا
کرده بود بلازم پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نماید حضرت از حال می گفتہ و گفت آیات خستہ است کہ نمی نماید بعد
از عبادہ و بروایتی سعد بن معاذ گفت یا رسول اللہ او ہم سایہ من است و مرا خشک او معلوم نیست و آمد بخانه ثابت ترازو
خسری گیر دید کہ در زانویر خانه خویش است و سر پریش انداختہ پرسید کہ حال تو چیست گفت حال من بد آواز خود را بالای آواز
رسول برداشتم و گل من جط گشتہ و از اہل دوزخم سعد آمد و حال قال و را بجہت رسانید فرمود برو با او بگو
اما ترضی ان تعیش سعید او قتل شہید او داخل الجہنم صحت سید کہ بعد از رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در حبس بود
شد حجره دیگر آنکہ ابوذر غفاری رضی اللہ عنہ روایت کند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود بد رستیکند و باشد کہ شافع مصر کنی
و ان بیٹی است کہ قیراط در میان ایشان بسیار است باید کہ اہل آنجا نیکوئی بجای آرید کہ ایشان را بشما عہدی و قرابتی است
و ان سخن از حضرت اشاء است باکہ ابوذر سمعیل را یہ سر و آستر از قبط اند چون بیٹی اسی ابوذر و عمرو کہ باکہ بگریختہ
گشت بر سر موضع یک ششت از ان زمین بیرون رو ابوذر گوید عبد الرحمن بن شریل بن حسنہ و برادر او بریدہ اویدم کہ در مصر
بر سر موضع یک ششت خصوصیت میکردن چنانچہ آنحضرت فرمودہ بود انما نجاب بیرون رفتن حجره دیگر آنکہ انس بن مالک روایت
کند کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود انکم حرام منبت لہ ان کہ زن عبادت بن اصرامت بودی آمدہ و را نجابیلو میکرد و گویند ام حرام
نامہ رضاعتی آنحضرت بود و روزی نجابا و آمدہ ان بن براسی او طعامی ترتیب کرد و ہمانی بجا آورد انکا و رسول صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم خواب رفت و چون بیدار شد بخندید ام حرام پرسید کہ سبب خندہ چیست فرمود من نمودند کہ جماعتی از امت من بجنگ
گزار روند از راه دریا و در کشتی چنان باشند کہ بادشان بر تہمتی خود ام حرام گفت یا رسول اللہ و حاکم تا من از ایشان
بشم حضرت فرمود تو از ایشان ببار دیگر خواب شد چون بیدار گشت باز بخندید ام حرام از سبب خندہ سوال نمود ہمان
جواب کہ اول فرمودہ بود گفت ام حرام از امت من شو کہ حاکم تا من از ایشان ببار دیگر خواب شد چون بیدار گشت باز بخندید ام حرام از سبب خندہ سوال نمود ہمان
جواب کہ اول فرمودہ بود گفت ام حرام از امت من شو کہ حاکم تا من از ایشان ببار دیگر خواب شد چون بیدار گشت باز بخندید ام حرام از سبب خندہ سوال نمود ہمان
جواب کہ اول فرمودہ بود گفت ام حرام از امت من شو کہ حاکم تا من از ایشان ببار دیگر خواب شد چون بیدار گشت باز بخندید ام حرام از سبب خندہ سوال نمود ہمان

بجای خود را باین صفت که تو گفتی سلیم از آن من باشد فرمود از آن تو باش بعد از وفات حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه
 این لولیه را بشکری بطرف حیر فرستاد و خیمه گوید من بر آن لشکر بودم اول کسی که با از خورشید و خورشید بود و بهمان صفت
 که حضرت فرموده بود او را برگزیدم و پیش خالین لولیه آوردم و دعوی کردم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آن امین بخشید
 خدا از من گواهد طلبید عبد الله بن عمر و محمد بن مسلم و محمد بن بشر گواهی دادند فقال شیخ را بمن او را بشمار عبد الله بن عمر از عقب
 خواهر بیاید و او را هزار درهم از من بخیزد و حجه و دیگر آنکه ابن عباس رضی الله عنه را ولایت کند که چون سوره تبت در شان ابوالعب
 نازل شدند وی اجماعی است جبر خواهر ابوسفیان آمد که پیغمبر ایندک و ابوبکر صدیق نزد آنحضرت بود و صدیق رضی الله عنه چون
 اجماعی را از دور دید که می آید گفت یا رسول الله از من بغایت بد زبانست چه شود اگر بخیزی و با او ملاقات کنی مباد که ترا اید
 کند و ناسزا می گوید فرمود ای ابوبکر رضی الله عنه و دید اجماعی آمد و گفت ای ابوبکر رضی الله عنه صاحب تو مرا بگو که صدیق گفت فی
 ابوبکر و عمر و عقیله گفت ترا است گوی سید انجم و باز گشت ابوبکر رضی الله عنه گفت یا رسول الله ترا گزیدید فرمودنی حق تعالی ملک فرستاد
 بجای خود هر از وی دستور داشت و حجه و دیگر آنکه ابوبکر سید رضی الله عنه روایت کند که روزی ابوجبل با جمعی از خویشانش گفت محمد رضا
 شمار وی خود را خاک لودی سازد یعنی نماز میگزارد و سجده میکند گفتند ای گفت بلات و عمری سوگند که اگر او را ببینیم که این امر
 بجای آرد پای خود را بر گردن و نم و در وی او را در خاک بمالیم نیز در رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و او نماز میگزارد و خواست
 که پاسی بپای خود را بر گردن مظهر آنسر و نه یک نگاه دیدند او را که بر بی خود باز میگرد و دست خود از چیز سی احترام و انعامی نماید
 از وی پرسیدند که ترا چه گفت میان من و او خنثی از آتش پدید گشت و جماعتی دیدیم که مرا با خنثی خویش منع میکرد و من و مولی
 عظیم بمن کار کرد و حضرت باصحاب خویش فرمود اگر بمن نزدیکتر میشد لا انک اعضای او را یک یک میرودند و حجه و دیگر آنکه
 ابوامامه روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم روزی خود را طلبید که به پیش خود چون یک نوزده را لبس فرمود و کلامی آمد
 و یکسویای نوزده و دیگر را بود و مینداخت و ای از نوزده بیرون آمد حضرت چون آن صورت مشاهده کرد فرمود من کان
 یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یلبس خفیة حتی یرفعها حجه و دیگر آنکه شمیم بن عدی از پدر خویش روایت کند که گفت
 در حربه خدمت چشمه قناده بن النعمان ظفری رسید چنانکه چشمش از کاسه سر بیرون افتاد چشمش در ابرکت دست خود نهاده
 نیز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و صورت حال عرض رسانید حضرت فرمود اگر خواهی صبر کنی بهشت ترا باشد و اگر خواهی
 چشمت را باز بیا و ای خود نم و او انکم با حق تعالی شفا دهد گفت یا رسول الله بخدا سوگند که بهشت برای خزیر و عطا بفتا
 جلیل است و لیکن من مردی امم مبتلا بودم و من از زمان پیغمبرم که چون مرا بیند گویند عورت است یا رسول الله چشم مرا بجای
 خود بماند و اگر از من بپایان بهشت طلب کن پس آنرا به دست میباید خود برداشتی و آب من مبارک خود را بر آن میزدی
 و بعد از آن من را بهشت و بهترین چشمان بودی آن بود و قدر و کفر و ایمان و وفات و از حق تعالی بهشت نیز برای او
 بخواست و گویند که علقه بر عمر بن عبد العزیز در آمد و عمر وی پوسید که ای جوان تو کیستی در جواب گفت من انا ابن لاری

سالت علی الخ عینه فرشت بکفت المصطفیٰ حسن لرویه فعاتت کما کانت لاسن حالها فیما حسن یحییٰ ویا طیب البیت و عمر بن
 عبد العزیز کففت بکفت بل هذا فلیتوسل الملو سلون انگاه کففت بکفت لک لک کارم لا عقبان من لبین و شیبیا بما رتعا و البعد الجوارح
 معجزه و دیگر آنکه ابن عباس وایت کند که زنی کو دک خود را بنزد رسول صلی الله علیه و آله وسلم آورد و گفت یا رسول الله بک
 ویرانوشی از جنون هست که در وقت طعام خوردن ویرا میگیر و نهایت پریشان میشود ثم حضرت دست مبارک بر سینه و می طایب
 و مردار و دعا کرد و مقداری ستر فرار نمود و از دهن وی جانوری مثل سگ بچه سیاه بیرون آمد و روان شد و آن کو دک شفا یافت
 معجزه و دیگر آنکه مرویست که ابوطالب مریض بود و رسول صلی الله علیه و آله وسلم بعیاوت او رفت ابوطالب گفت ای پسر او من
 و عاکن تا پروردگاری که تو او را می پرستی مرا شفا ده و حضرت فرمود اللهم اشف عی ابی طالب ابوطالب فم الحال اذ ان مرض من شفا
 یافت گفت یا محمد بد رستیکه پروردگاری که تو او را عبادت میکنی اطاعت تو مینماید حضرت در جواب گفت آثم من تو نیز اگر او را
 پرستش کنی هر آنکس که اطاعت تو کند معجزه و دیگر آنکه زید بن ابی عبید روایت کند که از جراحتهی در ساق سلمه بن الاکوع دیدیم
 پس سیدم که حصیت این گفت اثر زخمی است که در روز خیمه بر من سید و مردم گفتند سلمه لک شد بنزد رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم رفتیم آن حال ببین مبارک شد نوبت بران محل انداخت فی الحال صحت یافت و تا این مان هرگز درد نکرد و
 معجزه و دیگر آنکه ابو نهیک از وی روایت کند که عمر بن خطاب کففت رسول صلی الله علیه و آله وسلم آب خواست از من
 که بیا شام قدحی آب بنزد وی بردم و در آن قدح یک موی بود از زبیر و آثم و قوح آب با حضرت دادم تا آب بیا شامید فرمود
 یا خدا یا ویرا جمیل و تازه دارا ابو نهیک گوید ویرا در سن نو و چهار سالگی دیدم و در خیمه وی یک موی سفید نبود و الله تعالی اعلم

فصل چهارم در بیان اوصاف و شمائل سید و اخروا و اکل صلی الله علیه و آله وسلم

و آن منقسم بدو قسم میشود و قسمی که عبارت از خلق و مخلق آنست و رست آما بیان صفات صوری آنحضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم که معنی از کیفیت شکل و هیات و اعضاء و جوارح آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم است که باب سیر و صلیب
 حدیث و خبر در کتب معتبره چنین کرده اند که خلق آنحضرت مانند خلق و می معتدل بود و تمام اعضاء و جوارح وی و اهل بود
 بر کمال اعتدال مزاج وی قد مبارکش ربه بود و نه دراز و نه کوتاه و مع ذلک با هر لبه قاصتی که رفتی بیک سر و گردن از بدن ترا
 نمودی و در هر مجلسی که نشستی از اهل آن فلیسش رگتر بودی سر آنست و بزرگ اما سر بزرگ نبود موی و جلوس سیاه آجا جعد
 بغایت وسطی نهایت نبود گیسو شکبوش گاهی بنصف گوش و گاهی بزرگ آن و گاهی بشروش می رسید و احیا تا چهار
 گیسوی با فیه میگذاشت چنین بنیش کشاده و ابروان کمان زشانش موست و موست و اما بحقیقت پیوسته نبود میان آن
 و درگی بود که در عین غضب مثل شعله اهرش می چشمان منورش در عین حسن سیاه بود آن بغایت سیاه و سفیدیش بغایت سفید
 و در غیدی و سیاهی آن گاهی سرخ نمیداد و آثم چشم بود و قوت با صورش بجز بزرگ و رتای کمی چنان می رسید که در پیشانی

روایت شده است
 و در کتب معتبره

در صفات معنوی پیوسته صلی الله علیه و آله وسلم

و در کتب معتبره

حدیث سعید بن ابی اسحق از روی مرفوع بود یعنی او سراسر از خودینی طولی و ارتفاعی فی الجمله داشت و سر آنرا نوری بود که در
 برآمد و هر که از روی تامل در واکرد می می پنداشت که آسمان است یعنی استخوان انفس لغایت طویل است و فی الحقیقه
 چنان نبود و آن خمره و دانش کشاده اما بغایت طبع و دانش سفید براق و اطراف آن باریک و تیز میان دندان کشاده
 و در حدیث دیگر گویند آنرا از آن بیرون می آمد روی او منور و در بود چون ماه شب چهارده می شد و در حدیث دیگر
 بغایت سفید بود و بزرگ و در حدیث دیگر می گویند که استخوان طویل بود و نورانی بود چنانچه گویند آنرا از نقره ریخته بودند و آن
 مطهرش انبوه کردن آنرا در لبند و در غایت صفا چنانکه گویند اگر در آن آموخت یا صورتی بود از نقره میان و شانه اش
 از یکدیگر دور و گاه با حاصلش جلیل سینه بر می گزید و در حدیث دیگر می گویند که سینه اش همچو آب هم گسیان از سینه با سینه اش تاناف
 خط باریک از روی کشیده و باقی اجزای سینه و شکمش بی موی ساعد و منکب و عالی سینه اش موی داشت سر با استخوان
 اعضایش بزرگ و گوشت بدن مبارکش متمسک بود و در غایت تندرستی طویل گشت کشاده و نرم تر از حریر ساقها
 آنحضرت خالی از وقتی نبود و انگشتان دست و پایش درشت و غلیظ بود و عقب نیک و قوتش کم گوشت زیر قدمش بر داشت
 از زمین و آن متصل بود و پشت پامی بر هم می نشست و در حدیث دیگر می گویند که شقاق نداشت چنانکه آب بر آن نمی ایستاد و حال سخن
 آنکه جمیع جوارح و اعضای آنحضرت تمام خلقت و متناسب بود و اوصاف او میگفتند که از قبله و لا بعد و مثله ندیدیم پیش از او
 و بعد از او و آنرا و از جابر بن سمره روایت کرد که در شب امتاب دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حله سرخ پوشیده و در
 رخسار با آنرا آنحضرت نگاه میکرد و در روی ماه دیدم بخدا سوگند که نزد من آن ماه احسن می نمود و از ابو هریره روایت کرد
 که گفت ندیدم من هیچ چیز را احسن از رسولی را که بیا آفتاب در جبهه مبارک او جاری بود و هیچ نبت مسعود در وصف حضرت
 گفته بود را این را است الشمس طالع و این عباس رضی الله عنه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هرگز در برابر آفتاب نه ایستاد الا که نور او بر نور
 آفتاب غلبه کرد و هرگز در پیش چراغی نه نشست الا که نور او بر نور چراغ غلبه کرد و هر نوبت او در میان دو شانه و بر و است بر سر
 شانه چپ داشت و آن گوشت پاره بود و مقدار شستی بر حوالی آن خالها بقدر نخودی ظاهر و روایتی آنکه فاطمه نوبت شال قفله بود
 و روایتی آنکه شحات مجتوعات بود و روایتی آنکه بران نوشته بود که محمد رسول الله فاطمه النبیین و روایتی آنکه بران نوشته بود
 توجهیست شست فاک منصوب لکن این دو روایت ضعیف است عرق مطهرش در غایت خوشبوی جابر بن سمره روایت کرد که پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود بر سینه بمن مالید از دست او رائحه خوش شنیدم که گویند دست از طبله عطار بیرون
 آورد و بود و آنرا بن حجره که گویند صاف کردیم بار رسولی او بعد از آن مدتی چون دست من عرق میکرد بوی خوشتر از بوی مشک
 از آن می شنیدم و در اخبار وارد شده که نوبتی دلموی از آب پیش آنسر بر بردند و از آن دلو آبی آشامید پس آب بن مبارک
 بعد از آن گذاشت و در چاه ریختند بعد از آن بوی مشک از آب آن چاه می آمد و نقل است از امام سلیم که در آنس که عرق آنحضرت
 را جمع کردند و باقی بوی خوشی که از پیغمبرها اطب بود و آنرا ابو هریره روایت کرد که گفت مردی دهنش خود را

عروسی می ساخت و در تهیه عروسی با نسر استعانت کرد و نزد او چیزی حاضر نبود که آن مرد و پدر فرمود تا شیش به نیاورد و قدر
از عرق خود در آن شیشه کرد و فرمود بگوی او را تا باین تطیب شود و چون آن دختر بآن خوشبوی می ساخت خود را اهل مینه
بوی خوش می شنیدند و آن خانه را بیت اطمینان نام نهادند آنس بن مالک فر روایت کند که چون رسول صلی الله علیه و آله
و سلم در کوفه از کوچای مدینه بگذشتی مردم بوی مشک می شنیدند و می دانستند که حضرت از آنجا گذشته و اما صفات حضرت
آنحضرت که عبارت از خلق دی و بینی از تجلی نفس کریم او بفضائل و تجنیل و ست از زوایل آنکه آن مرد در کمال خلق بمرتبه
رسیده بود که حقیقتی در شان و میفرمایند که آنکه آنکلی خلق اعظم علم گویند خلق و بر اعظم گفت برای آنکه مکارم اخلاق
و روی مجتمع بود زیرا که حقیقتاً در سوره النعام انبیاء را ذکر کرده و برایشان ثنا گفته که اولک الذین اتینا هم الکتاب و الحکم
و النبوة بعد از آن مصطفی را صلی الله علیه و آله و سلم امر کرده با تباع سیرت و طریق برایشان که اولک الذین هم الله
فبهم اقم اقدار و در هر یک از ایشان مخصوص بودند بخصایص حسنه نوح بشکروا بر ابراهیم بکرم و موسی باخلاص و اسماعیل بصدق و
و یعقوب و ایوب بصبر و داود با عتدای سلیمان بتواضع و عیسی بر بزرگواری آنحضرت مامور بود با قدا با ایشان خلق هر یک را
فر گرفته بودند پس مکارم اخلاق در مجتمع بوده باشد و خبر معتبر البعث لا تم مکارم الاخلاق مشعر بانست ابوبکر و اسطوخودوس
خلق او را عظیم خواند لانه جاد بالکونین عن الحق مشعر بانست از عایشه صدیقه رضی الله عنها که خلق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
چگونه بود در جواب گفت خلق او قرآن بود یعنی با و امر و نواهی و آداب و اخلاقی که از قرآن معلوم میشد و عمل میفرمود و حسن
خلق آنحضرت بمرتبه بود که هرگز هیچکس از زمره یاران و خدمتگاران نمی آرد و آنس بن مالک میگوید ده سال خدمت آنحضرت
کردم در سفر و حضر هر چه کردم فرمود و چرا کردی و هر چه نگفتم چرا نکردی یعنی اگر در شرایط خدمت قصوری نقصی واقع
میشد یا روی من نیاورد مرا دانست نه افراط و تفریط در امور و نه منیات و عایشه صدیقه رضی الله عنها میگوید هیچ آنکه بگویم
از رسول صلی الله علیه و آله و سلم هیچکس را نخواندی الا که در جواب گفتی لبیک یاران را در همه احوال موافق بودی اگر ذکر
دنیا کردی وی نیز فکر دنیا کردی و اگر یاد آخرت نمودی وی نیز یاد آخرت کردی و اگر ذکر طعام و شراب فتی وی نیز
با ایشان موافقت نمودی و در حضور آنحضرت یاد امور جاهلیت میکردید و میخندید و او تبسم میفرمود و گویند نبوتی پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم خانه خود را آمد و مردم با وی بودند چنانچه خانه مخلوشد و جریر بن عبد الله بجلي را در جای نهاد که نشیند و بر سر و ن
خانه بروی زمین نشست حضرت از آن امر واقف شد و روی خود را به پدید و بجانب جریر انداخت و فرمود اینجا بنشین
جریر آنرا برداشت و بر روی خود مالید و به پوشید و از عایشه صدیقه رضی الله عنها پرسید که رسول صلی الله علیه و آله و سلم خانه میان
اهل خود چه دستور عمل مینمود در جواب گفت آنحضرت در خانه چنان سلوک میکرد که یکی از اهل الناس سلوک کند و بکار با
خانه قیام مینمود و خانه جاروب میکرد و جامه خود میدوخت و عین را و صله میکرد و شتر آب میداد و گوشت میداد و میخورد و میخورد
و خادم را در کار مینمود و او را با چیزی میبخشید و در انصاعت خود را از آنجا که در خود میداشت و بخانه می آورد و از حسین بن علی

در صفات منوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

رضی الله عنهما روایت کہ گفت از پدر خویش پرسیدم کہ پیغمبری الله علیه وآله وسلم چون بجائے خود آمدی بچه نوعی عمل میفرمود
 بودیم و آنکه چون آنحضرت بجائے خود آمدی اوقات دخول خود را قسمی ساختی قسمی در طاعت و عبادت مصروف میساختی و قسمی
 در تفقہ اہل عمل میکردی و قسمی را بجهت مہمات خاصہ خود میگذراشت و در بعضی از اوقات این قسم باصلاح حال است
 مشغول میشد و خواص اہل فضل را درین قسم بخود راہ میداد و ایشانرا بتجسس اسرار و ہدایای علوم مخصوص گردانید تا بواسطہ
 ایشان عوام از ان اسرار و علوم محظوظ میشدند و میگفت باید کہ آنکس کہ در مجلس من حاضرست بخائبان برساند
 و بایاران میفرمود حاجت کسی کہ خود استطاعت و قدرت رسانیدن آن بمن ندارد و شایعین سانی بدستیکہ ہر کس
 برساند بہ بادشاہی حاجت کسی را کہ خود نتواند رسانید تحقیقاً بہر وقت و ہر روز قیامت ثابت دارد و بایاران نزد
 آنحضرت میرفتند و حالیکہ طالب علم و خبر بودند و بیرون نمی آمدند مگر آنکہ استفادہ علوم و آداب از وی کردہ بودند و دیگران را دلالت
 میدنمود بران علم و ادب حسین بن علی رضی اللہ عنہ کہ پرسیدم از پدر کہ زمانیکہ در بیرون خانہ بود احوال و چہ نوع بودی گفت بان
 خود را از مالایعینہ نگاہداشتی و خواطر اصحاب انا لیت فرمودی و ایشان امتنفر نساختی و کہیم ہر قوم را گرامی داشتی
 و اموات و انقوام را با و تفویض نمودی و از مردم خود را نگاہداشتی بی آنکہ بساط خلق و طلاقت وجہ خود را با ایشان حل کردی
 و تقدیر اصحاب بجای آوردی و از حال ایشان متفحص بودی و تحسین نیک و تقبیح بد نمودی و از حق در گذشتی بہترین مردم
 پیش او مقرب بودند و اہل ایشان نزد او کسی بودی کہ نیک خواہی او مسلمانان را بیشتر بودی و ہر تہ کسی نزد او عظیم تر
 بودی کہ مواسات و معاونت مردم بہتر نمودی حسین گوید پرسیدم از مجلسی گفت از بیچ مجلس برخواست و در بیچ مجلس
 نشست مگر بیا و خداوند تعالی و چون بقومی رسید بی ہر جا کہ مجلس و منتہی شد نمی نشست و بایاران با آن طریقہ فرمودی ہر یک
 از ہم نشینان خود را نصیب و بدادی و گرامی داشتی چنانکہ گمان برد کہ بیچ من و آنحضرت از وی گرامی تر نیست ہر کس کہ با آنحضرت
 مجالست معاوضت نمود و در ہمی صبر فرمود تا او ترک مجالست و معاوضت نمودی و ہر کس کہ حاجتی از وی سوال کردی البتہ
 حاجت او را بر آوردی یا سخن خوش با او بگفتی از وی مباحثت و خلق او گنجائی تمام مردم داشت و شفقت او بہ نسبت
 با مردم بہتر بود کہ گویا پدر ہمہ است و ہمہ را در اجرائی حق نزد او برابر بود و مجلس و مجلس علم و جہاد و صبر و امانت بود و آواز ہر باران بہر
 بلند برداشتنہ نشدی و عجیب و غریب و دندست کسی و مجلس و نبودی و اشاعت فطانت یعنی سقطات و زلات اگر از یکی از اہل مجلس
 واقع شدی نہ نمودی بلکہ اخفا کردی بایران در مجلس و در مقام عدل بودند بایکدیگر و فضل ہر ان مجلس تقوی بودی
 و بایکدیگر متواضع بودند و توفیر کہ برتر جم بر غیر بجای آوردندی و محافظت غریب ارباب حاجت کردند و توفیر کہ برتر
 حضرت بہتر بود کہ تمام دنیا را در نظر است او عرض کردند التفات بیان نمود از دنیا بیرون رفت و زردہ او نزد پیغمبری ہر یون بود
 و سہ روز متسلح از زمان سیر نشد و روایتی آنکہ دور و در متسلح از انسان جو سیر نشد و گاہ بودی کہ در فغانان نبوت یکماہ آتش
 فرو خیزد و گشت بابت خرابی گزرا نیند و گاہ بودی کہ حضرت شبی گرسنہ بخواب رفتی و روز دیگر بوزہ بودی و اگر خواستی تحقیقاً

و اگر از بیچ مجلس برخواست و در بیچ مجلس نشست

وكان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عوام النصارى شاكيا من يبا توأم الليل فاضا بقربها راغباني الخيرات منصفه رقيقا لعل في الشهرين
الذين مضيا وكان شريفهم النعم طيف الفتنه جميل العشرة دليل الاول عيسى بن مريم رقيقا غيا رقيقا لا تقيا بل ليلنا بزرگانا
تغيط كرمي از خبث وقار ایشان و خردمانا بخود و نزدیک گردانیدی از خبث شدت افتقار ایشان محبت و اشکر گفتی و اگر چه اندک
بودی و بر فقر امرانی بنودی و کم گوی و با وقار و هدیت و کم خند و بسیار بزم گفت کشاده و تازه روی و شیرین سخن و خوش ترحم
و سخی النفس اندک تنعم بودی و دیر در خشم شدی و زود باشتی شتافتی و در زیر الحقل و پاکیزه گوی و قلیل الملامه و خلایق اچاره
جوئی عقیف النفس محبتنا ز شبه و حرام و لطیف طبع و بذل کننده سلام و ذات شریفش مستحج جمیع صفات حمیده بود و از
سمات و مسمیر لغایت دور بود و درشت خوی و عیب جوئی و سنگین نعل و فرایدارانده و دشنام دهنده و سنگسار و حرایص و جمع
کننده مال و نخیل و مثل خیر و مکار و بکثار و طماع و متان و اکول کسلان و زود ملل و طعن کننده و عجول ضرر رساننده و حسود و خفا
و غدار و جزع کننده و خطیر و شکبر و تحیر و باز و غمان و کج نهند و ذخیره کننده و محکومندست کننده و مظلومند و بوی هیچ حالت بد داشت معلولان الله سلام الله

و فضل

باب پنجم در بیان عبادات آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

بدان فوقانی است و پاک که طوائف علماء اختلاف است در آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش از نبوت بچه کیفیت عبادت میفرمود بعضی
بر آنند که عبادت وی فکری بوده و جمعی بر آنند که ذکر می بوده و نیز اختلاف دارند که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کد ام شریعت عمل مینمود
بشریعت موسی یا عیسی یا ابراهیم یا بطریقه نوح یا بطریقه آدم یا جمیع شرایع من قبله هم گفته و دلائل و تفاسیل این اقوال در محل خود
مستین شده و اما بعد از ظهور نبوت قولی آنکه آنچه اشق بوده از هر شریعتی اختیار فرموده و قولی آنکه بمقتضای آیت که بعد از این جمیع
آیات ابراهیم حنیفاً بطریقه ابراهیم خلیل عمل میفرمود و ارجح آنست که بشریعت خود عامل بود و در عبادت حق تعالی جهد بکمال
داشت و چون بعد از ایمان افضل عبادات نماز است و آن موقوف بر طهارت است آنست که میباید که اقتضای عبادات آنست که
بیمان وضو و مقدمات آن واقع شود و بصورت پیوسته که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون خواستی بچلی که برای قضای حاجت
محد بود در آید انگشتری را از انگشت مبارک بیرون آوردی و پای چپ پیش نهادی و فرمودی اللهم انی اعوذ بک
من الخبث و النجاست و چون بیرون آمدی پای راست پیش نهادی و گفتی غفر لک و اگر در هر دو پای بودی از نظر مردم دور شدی
چنانکه کسی در اندیدی باید یوازی بدستی خود را مستور ساختی و در زمین نرم آن همه شتغال نمودی و اگر زمین صلب بود بنان
نیم نیزه که همراه دشتی زمین را نرم ساختی تا در شانه بول با و باز نکرد و تا زمین نزدیک نشدی جامه را از خود برنداشتی و استنجای
بسیک آب نمودی و در حین راه در آمدن میفرمود تا سنگها استنجای آب معدوم میباشند و در غالب اوقات بر آب هر غار
وضو میساخت و احیاناً چند نماز یک وضو گزاردی و پیش از وضو سواک کردی و در آن باب مبالغه بسیار داشتی قولاً و فعلاً
و مضمه و استنشاق نمودی هرگز وضو بی مضمه و استنشاق نکردی و در کیفیت عمل و بی این سنت روایات واروده

فان اختيار امام عظيم است رحمه الله ششم در وقت دیگر است و تفصیل تحقیق الفاظ آنها در کتب حدیث باید نمود و بعد از استقفا
احوذ بان شد من الشیطان الرجیم گفتی و فاتحه الکتاب قرأت فرمودی و گاه بسم الله بجز گفتی و گاه بسربان سبب علماء
اختلاف افتاده و بعد از فاتحه آمین گفتی در نماز جاری بجز و در سری بسرب و مقتدیان نیز بموافقت حضرت آمین میگفتند و در نماز
و وسکت رعایت میفرمودی میان تکبیر و قرأت دوم میان قرأت فاتحه و قرأت سوره و روایتی هست که میان قرأت
و رکوع نیز سکت بغایت لطیف میکرد و در نماز صبح بعد از فاتحه سوره خواندی بمقدار شصت بیت تصدیق گاه سوره روم
گاه سوره ق بخواندی و احیاناً در نماز صبح تحفیف فرمودی بحیثی که بعد از قرأت فاتحه سوره اذ انزلت خواندی و در نماز صبح
بقرأت معوذتین اختصار کردی و در نماز صبح روز جمعه الم سجده در رکعت اول و اقلی علی الانسان در رکعت دوم
خواندی و نماز پیشین اگاه تطویل کردی و گاه در رکعت اولی مقدار الم سجده و در ثانی سبج احم یا سوره البرق یا و السجود
و الطارق یا و الیل و امثال آن خواندی و نماز عصر را بمقدار نیمه ظهر گزاردی و گاه این سبکت بودی و نماز شام احوالاً
تطویل فرمودی بحیثی که سوره اعراف در دو رکعت اول خواندی و گاه و الصافات و گاه حم و خان و گاه سوره الطور و گاه
و الم نشرحات و گاه سبج احم و گاه و المئین و گاه معوذتین و گاه قصار مفصل و ران نماز خواندی و نماز تحفیف اقرب بنماز عصر
گزاردی و گاه سوره و الیقین خواندی و بصحبت پیوسته که بحضرت رسانیدی که معاونین جلیل رضایا امت قیوم خود را که در نماز
تحفیف سوره بقرآن بسیار و در تحفیف و فرمودید برستی که بعضی از شما تغییر کنند و هر دم اندر کس که ایستاد مردم میکنند و یک
نماز را سبک بگذارد زیرا که در میان ایشان ضعیف و سفیم و صاحب حاجت میباشد و روایتی که گاه معاذ گفت نشان است یا سبک
سه نوبت فرمود و من و دیگر و بخواند این مثل و اشمس و سبج احم یک و و الطیل افر فرمود و در نماز و دیگر گاهی است رکعت
گزاردی و در رکعت اولی سبج احم و در ثانیه قل یا ایها الذکاء فربن و در رکعت سوم اخلاص و معوذتین خواندی و در نماز صبح
سوره جمعه و متفقین بر هر رکعتی بخواند گاه سبج احم یک و الا علی و الی یوم الدین حدیث الشافعی است میفرمود و در نماز عید سوره
ق و اقتریب اساحتی و گاه سبج احم و غاشیه بخواند و در فالب و فالت سوره را بتمام خواندی و گاه با و ایل سوره انشاک و
و همیشه تطویل در رکعت اولی بر ثانیه نمودی و قرأت به ترتیب و ترتیل و تجوید فرمودی و وقف بر آخر هر آیتی کردی بدست
نمودی و چون از قرأت فارغ شدی تکبیر گفتی و دستها بر آوردی و بر رکوع رفتی و بهر دو کف دست زانوهارا بکمر گفتی و آرنجها
از پهلو و در ساختن و پشت را راست کردی و سر را برابر پشت برداشتی نه فرو ترو نه بلند ترو سه بار در رکوع گفتی سبحان لی اعظم
و گاه آن ختم کردی که سبحان لله ربنا و بحمدک اللهم اغفر لی و بسیار در رکوع گفتی سبح قدوس ربنا و رب الملائک و الروح
و در رکوع نماز تحفید گفتی اللهم یک رکعت و یک آمنت علیک کوکبت یک سلامت شمع یک سمع بصری و عظمی و عصبی
و چون سر از رکوع برداشتی دستها بر آوردی و گفتی سمع الله من حمده و راست بایستادی و گاه گفتی اللهم ربنا و الک الحمد
و گاه گفتی اللهم ربنا و الک الحمد و غالباً این کنج تطویل فرمودی بمقدار رکوع و ادویه که دین مکن خوانده در کتب حدیث صریح است

مجلس اول
در آنحضرت در کتب و نحوین نماز جمعه

و اگر حق تعالی در عمر مسلمانی بخشید ان شاء الله تعالی کتابی در آن باب نوشته شود که عموم مسلمانان بآن منتفع گردند و طریق پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که در سفر بر نماز فرض چهار رکعتی را پیوسته قصر کردی و اتمام در سفر بصورت پیوسته
و آنچه از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت آنسر در سفر هم قصر و هم اتمام گزارده اند و آن غلطی از ضعف نیست و الله اعلم و مستشار از ترک
کردی بکس نیست هیچ و در آنکه از ترک نمیکرد و روایتی هست که در رکعت بعد از پیشین بعد از مغرب گزارده و روایتی آنکه وقتیکه آنرا
از کعبه السمرات اهل گشتی دو رکعت نماز گزاردی و آنچه از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سنت و سفر نماز گزارده
محمولست بر آنکه درسی اطلاع بر گزاردن آنحضرت نیافته و الله اعلم و نماز تهجد بر بالای هر کرب میگذارد از هر جانب که رفتی و اگر قصر
قبله بودی و در حال کوچ و سبوح یا اگر در بیابان بودی و در حدیثی وارد شده که در حین تکبیر الاحرام روی هر کرب از جانب قبله میگذرانی و باقی
تا به طرفت که هر کرب میرفت میگذارد و هر ویست که یک نوبت بسبب باران بر پشت هر کرب نماز فرض گزارد و باران سواره قن
گردند و نماز گزارند و قنات آنحضرت آن بود که اگر از منزلی پیش از زوال آفتاب کوچ میکرد و نماز پیشین تا خیر میکرد و چون فرود
می آمد نماز پیشین جمع میکرد و اگر بعد از وقت ظهر کوچ میکرد و نماز پیشین را تنها میگذارد و گاهی عصر را تقدیم مینمود
و با پیشین جمع میگذارد و در مغرب عشا بهین طریق عمل مینمود و مادر وقت نزول جمع آنان حضرت مروی نشده و روز جمعه
تغییر مینمود و انواع عبادات سجده ای آورد و تطییب و تطییب تقدیم میرسانید و غسل بر غیبی فرمود و چون مردم حاضر
شدند می ایستاد و پیش از شریف دادی و هیچ حاجتی و حاجتی پیش از پیش او رفتی و چون مسجد درآمدی حاضران اسلام کردی
و چون بر منبر آمدی و گویا سلام کردی و ششستی پس بلال شروع عذر اذان کردی و چون فارغ شدی بر فراستی و خطبه فیه
بلیه مشتبه شد و شناسی خداوند تعالی و شهرات دین و امر مؤمنان بتوبه و وصیت ایشان بتقوی و طاعت و تفسیر ایشان از
دنیا و بیان بی اعتباری آن و ترغیب آخرت و آیتی از قرآن و دعای مؤمنین مؤمنات بخواندی و میان خطبه خطبه میفرمود
و در حین خطبه خواندن به کمافی یا عصائی اعتماد میکرد و به پیشین نیز و این پیش از آن بود که بنبرسانند و بعد از ساختن منبر محفوظ
نست که بر چیزی اعتماد فرمودی و در شناسی خطبه و نماز نزدیک شدن با امام و بسکوت در حین قنات خطبه امر میکرد و بصوت
شریک که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش از نماز جمعه در مسجد سنت نماز جمعه گزارده باشد و لیکن بعد از نماز جمعه چون نماز پیشین را که کثرت
بگزاردی و اگر در مسجد گزاردی زیاد بر دو رکعت نبودی تا نماز فرمود که من کان یصلی بعد الجمعة فلیصل بعد الاربعاء و میفرمود که در روز
جمعه ساعتی ایجاب آنکه هست که بند چون آن ساعت را در یاد هر حاجت که از خداوند تعالی بخواهی مستجاب گردد و قول صحیح نیست
که آن ساعت مخصوص بزمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده بلکه بابت باقی است تا قیام قیامت و تعیین آن ساعت حلیات مختلفه
از آنحضرت ثبت پیوسته و علمای امت را یازده قول است در تعیین آن ساعت بعضی از آنکه بر آنکه از پنج احوال و وقتیست
یکی آنکه ساعت اجابت از وقت ششستین امام است بر منبر تا تمام شدن نماز دوم آنکه بعد از نماز عصر است تا وقت غروب و آن
و ازین دو قول قول ثانی اربع است و جمع دیگر میگویند احتمال دارد که ساعت جمعه ایر باشد در ایام جماعات باین ساعات

صلوات است

و

تلاوت در نماز و سجده

و در عید و عید و شرفی قرآنی جاریست و در بارگشتن از هر طریقی رفتن مراجعت فرمودی و طاعتی که گفته در
 اختیار این طریقی آن تواند بود که موافق مقتضای طاعتی باشد تا اهل نفاق بشمارد عزت و وقعت دین اسلام محفوظ
 گردند و عبادت اهل طریقتی اقتضای اظهار شعار اسلام در هر دو حال شود و تا اهل هر دو طریقی بروی اسلام گفت و برکت تمام
 آنست که هر دو زمین برسد و حضرت نبوت شعار نماز است و اگر از و چنانکه در سابق گذشت و گاه در سجده و غیره و در جمیع چیز خطبه
 خوانده و دعا است و تکرار و بهمان گفتا فرموده و گاهی اگر بر سر رود و خطبه خواندست دعا است و تکرار و بهر گاه که مستحضر کرده
 اجماع شده و آنقدر که رفع یک کرد و دعا است و تکرار و بهر گاه که بر سر رود و خطبه خواندست دعا است و تکرار و بهر گاه که مستحضر کرده
 چون باری می آمدی فرمودی اللهم صل علی ائمتنا بنی ابی طالب که روایت کند که نویتی باریان آمد و اما آنحضرت بودیم جامه از خود
 و در کربلا باریان رسیدن وی رسید پس گفتیم یا رسول الله حرکت دین منقطع چه بود فرمود لانه حدیث محمد بر به چون باد و بارید
 که است در روی بزرگ می پدید آمدی و بیرون رفتی و درون آمدی و آمد و شد کردی و چون باریان آمدی آن حالت از و
 نایل شدی و شادمان گشتی و عایشه رضی الله عنهما این امر را معلوم داشت پرسید از حضرت که چرا چنین میکنی فرمود ای عایشه
 شبیه که چنان باشد که تو را دیگر گفتند چون زکندر و ادیهامی خود را بر می سپیدند میگفتند که این برایت که باریان خواهد بارید
 از برای او حال آنکه آن بادی بود که در آن عذاب الیم بود و میفرمود که الریح من روح الملائکة و تانی بالعباد فلا تسبوا الهی
 با و اثر روح و رحمت خداوند تعالی است و رحمت الهی آنست که معنی نسبت باد و ستان عذاب الهی آنست که معنی نسبت باد و ستان پس شناس
 می رسید آنرا از حق تعالی خیر آن بخواهید و از شر آن بپناه و گیرید و نویتی هر دو در حضور حضرت بر باد و لعنت کرد و فرمود که باد را لعنت
 کنید زیرا که آن باد است و بدستیک هر کس که لعنت کند چنین است که مستحق آن نباشد آن لعنت بومی باز کرد و این عباس بن
 گوید هرگز بادی نه و زید الله که حضرت بدو را در آمدی و فرمودی اللهم اجعلها رحمة و لا تجعلها عذابا اللهم اجعلها باریا و لا تجعلها
 راکبا و چون آواز را شنیدی فرمودی اللهم لا تقبلنا بغضبك لا تمکننا بذاک و عاقبا قبل ذلک و روایتی آنکه میسر بود
 سبحان الذی لا یسبح الا بحمده و لا یصلی الا بصلاته و لا یموت الا بحدیثه و چون آفتاب گرفتگی آنست و در رکعت نماز کسوف بگزاردی و کیفیت آن
 نماز بی طریقی هر دو است یکی آنکه این عباس رضی الله عنهما روایت میکند که در زمان رسول صلی الله علیه و آله و سلم آفتاب گرفت
 حضرت با مردم در رکعت نماز بگزارد پس قیام نمود و قیام طویل قریب بقرارت سوره بقره از آن رکوعی طویل کرد تا گاه بتمام
 باز آمد و قیامی طویل کرد و کمتر از قیام اول پس رکوع کرد و رکوعی طویل کرد و کمتر از رکوع اول پس با حمدال آید پس سجده رفت و در رکعت
 دوم همین دستور عمل نمود و چون از نماز فارغ شد آفتاب منجلی گشته بود و فرمود بدستیک آفتاب ماه و نشانند از نشانها خداوند
 تعالی از برای موت و حیات بچکس گرفته نمی شوند چون برینید گرفته شد مذکر خداوند تعالی بکنید باریان گفتند یا رسول الله
 و بعدیم ترا که در نماز چیزی می میخواستی که فرگیری پس متاخر شدی فرمود بدستیک بهشت اویدیم و خواستیم که شایخ از انکور و فرمایم
 و اگر آنرا اخذ میکردیم هر آینه که از آن تناول میکردیم تا ما که دنیا باقی بودی و در دنیا بودیم و دیدیم هرگز منظری مثل منظر آنرا نمرد

در زمان خواب

در قناعت و هواناکی و اکثر اهل فرخ زمان بودند گفتند یا رسول الله برای چه اکثر از اهل فرخ زمان انفرمود بر آنکه کفران
و کفران حق شوم و میکنند و عایشه رضی الله عنهما این حدیث روایت کرده و بخود را بطول و صفت نموده و در حدیث وی این یاد می باشد
که چون گرفته شدن آفتاب ماه را ببینید خدا را بخوانید و بگوئید نماز گزارید و تصدیق بجا آید آنگاه فرمود ای است محمد و ان
که هیچ احدی بخیر تر از الله تعالی نیست بر زمانی عبدا است خود ای است محمد و الله که اگر آنچه من می دانم شما بدانید هر یک از شما
کم و گریان بسیار کنید و سوم آنکه جابر رضی الله عنه روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در رکعت نماز کسوف گزارده شش شش رکعت
و چهار سجده سوم آنکه علی رضی الله عنه روایت کند که حضرت نماز کسوف گزارده و در رکعت ششم چهار سجده چهارم آنکه عیسی
بن مریم روایت گوید که آفتاب بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم گرفت در نماز ایستاد و دستها برداشت و تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و
تا آفتاب بجای شد آنگاه دو سو خواند و در رکعت نماز گزارده و نماز خسوف هم گزارده و در آن نماز قنوت بجا آورده و بعد از آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم عبادت مرضی فرموده و بعد از آن بران هر تحریض کرده و چون بر می ایستد و فرمودی لا یاس طوبی الشاهد
و گاه فرمودی کفارة و طوبی و بوالین بیک شستی و از و پرسید که خود را چون می یابی و چه چیز شهادت داری و اگر آن چیز که می طلبید
ویرا می فرمودی بفرمودی تا بوی وین دوست راست مبارک است جسد مرضی نهاد و میفرمود اذهب لبارس ب لاس و داشت
است الشاهد لا شفا الا شفاک شفاک لا یقادر و اگر کسی ریشی و قرحی بودی انگشت مسج بر خاک نهادی پس و شتی و فرمود
بسم الله تریبه ارضنا بریقه بعضنا شیعه مستقیمنا باذن ربنا و از برای عبادت روزی و وقتی معین بود و بگذرد جمیع و قاتل زشت روز
عیادت میفرمود و میگفت چون کسی برادر سلمان اعیادت کند رستبان بهشت روان بود تا پیش بیمار بنشیند و چون بنشیند
رحمت خدا تعالی بروی فرود آید تا غرق رحمت شود اگر صبح بود هفتاد هزار فرشته بروی در و فرستند تا شب اگر شب هنگام
بود هفتاد هزار فرشته بروی در و فرستند تا صبح و در نیمه چهارم پیش میفرمود و بیدار رقمه گوید پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم از برای در چشم عیادت نمود و چون در مرضی آثار موت مشاهده میکرد آخرت را بیاد او میداد و بتوبه و صیت
او میفرمود و میگفت لقنوا الله تا آخر کلام میت طهر توحید باشد قنات عادت جا لبیت مثل انوار گری و جابر
پاره کردن و بر روی زدن و مانند آن نمی و زجر تمام کردی و بشکر کردن و صبر نمودن از الله و ان الله را چون گفتن و خدا
بقضای حق تسلیم کردی و از گریستن بی صیاح و از ناله و حزن و دل منع نکردی و در تحمید و تکفین غسل و تطیب
و تنظیف و دفن میت تمجیل نمودی و میفرمود که میت راسته بار یا بیخ بار یا زیاده بحسب قضای رای غسال بشوید و در غسل آخر
قدسی کا فور بکار برید و شویید و جوشن و سلاح از روی دور کنید و محرم را همچنان در جامه احرام سرپوشیده بنین
کنید که فرمای قیامت لبیک گویند و بعد از آن بیعت خواهد شد و اگر کفن قاصر بودی میفرمود تا سر را بپوشانند و قدس گریه بر پا
میت نمود و در جاهای سفید کفن کنند و آن امر فرمودی و نماز بر میت حاضر و غایب و روزن طفل بالغ بجا بیاورید و گاه
پنج و گاه شش میگزارد و چون شروع در نماز کردی بعد از تکبیر اول فاتحه خواندی و در تکبیرات دیگر دعا کردی میت را ببخفت

در خواب

و رحمت و دست یاری همه گیر است بر آشتی و گویا آخر نماز چهار تکبیر گفته اند و پنج بیت جمیع علمای اهل این
 طریقه کرده اند و از ابن عباس و عرویس است که چون ملائکه بر آدم علیه السلام نماز گزارند بجزایر تکبیر گفته این سنت شماست ای
 فرزندان آدم و بدو سلام از نماز گزاره بیرون آمدی و گاه بیک سلام گفتا کردی و چون نماز گزاره از آن حضرت فوت شدی
 بر قبر بیت نماز گزاردی و چون از نماز فارغ شدی چهار جند پیاده و پیش آن رفتی و تا جنازه بر زمین نهاده ای و ششستنی
 و گنجی که در بر دهن جنازه تحویل کنی و چنانکه کار است بیک میسرسانندش و اگر بدکار است شمری است که از گردن خود دور میکنند
 و عرویس است که حضرت جنازه سعد بن معاذ را بر این نحوین برداشته و در اخبار وارد شده که حضرت فرموده که هر که در پی جنازه
 رود و بر دار و آنراست بر تحقیق که حق آنرا گزارده و در زکوة و صدقات هم رعایت فقر او هم رعایت محابا مال فرمودی و زکوة
 را در چهار صنف از اموال که در میان خلق بیشتر متداول است و بان احتیاج بیشتر دارند واجب گردانید صنف اول چنانچه
 پای از شتر و گاو و گوسفند و دوسم زرو و نیم سوم زرع و ثمار چهارم اموال تجارت از هر صنف که باشد و بصورت نرسیده که سبزی
 صلی الله علیه و آله و سلم زکوة مال واجب شده باشد اما از اغنیاء بموجب قواعد شریعت زکوة میگردند و مستحقان میسرسانند و شتر
 صدقه باید است مبارک خود را و غیره و غالباً گوش آنها را و نه میفرمود و اگر کسی زکوة مال خود را پیش حضرت آوردی و دعای خیر
 در شان وی بفرمود میسرسانیدی و عمل اقبال اطراوت میفرمود و تا زکوة مال میگردند و بر مستحقان آنجا صرف میکردند و اگر چیزی
 زیاده می آمد بدین می آوردند تا آنکه در بصره و میسرسانید و صدقه تطوع بسیار دوست میداشت و بان تجویض میفرمود
 و فطره خود را پیش از نماز عید بمساکین میداد و بایان را بان طریق امر میکرد و در باب عتاق اهتمام تمام داشت و فضیلت
 آنرا بیان میفرمود و قلالمان و کنیزکان متعدد و آزاد کرده قلالمان عتاق غلامان بیشتر واقع شده و بدانکه حضرت رسالت صلی الله
 علیه و آله و سلم در روزه رمضان شروع نمیکرد و اگر آنکه خود ماه بدیدی یا گواه عدل از رویت ماه خبر داری یا ماه شعبان راستی روز
 تمام گردانیدی اگر در شب سی ام ماه نمودی و در آخر شعبان خطبه میخواند و میفرمود ای گروه آدمیان ماهی بغایت بزرگ است
 بر شما انداخت ماهی مبارک که در آن ماهی است که بهتر است از هزار ماه که در آن ماهها این شب نباشد حقیقتاً روزی آن ماه
 را فریضه گردانیده و قیام شب را سنت ساخته هر کس که درین ماه تقرب جوید بیک خصلت خیر چنان باشد که ادای فریضه
 که در غیر آن ماه کرده و هر کس که درین ماه فریضه ادا کند چنان باشد که فریضه در غیر این ماه ادا کرده و این ماه صبر است
 و صبر آن ثواب بهشت است و ماه جوانمردی و مواساة است و ماهی است که درین ماه روزی مومن زیاد میشود هر کس که
 درین ماه روزه داری را طعام دهد که بان روزه بکشد سبب غفران گناهان وی شود و در قبه وی از آتش دوزخ آزاد گردد
 و او مثل اجر آن صاحب باشد بی آنکه از اجراء چیزی کمی شود و صحابه گفتند شاید همه را چندان طعام نباشد که روزه داری بان
 روزه بکشد فرمود حقیقتاً این ثواب یکس می دهد که چندان شیر بر روزه داری و ده که پیشه یا یک خرمایا یک شتر یا آبی بوی نه
 و هر کس که روزه داری را سیر گرداند خداوند تعالی او را از حوض من شترتی دهد که تشنه نشود تا زمانیکه در بهشت صدایه و آن

کیفیت زکوة

صدقه تطوع و فطر کیفیت اعتاق

کیفیت صوم

ماهی است که اول آن رحمت است و میان آن مغفرت و آخر آن آزادی از دوزخ و بهر کس که از مملوک خود تحقیق کند درین ماه
 خدا تعالی ویرایا مژد و انقش و دوزخ آزادی دهد و در صحاح حدیث وارد شده که چون در رمضان در آید در ماهی آسمان بر روی
 در ماهی رحمت و بر روایتی در ماهی بهشت میکشایند و ابواب جهنم می بندند و شیاطین را در سلاسل میکشند و آن حضرت احیاناً
 در رمضان وصال فرمود یعنی شب افطار نکرده و خورد دیگر روزه رفتی و است لازم وصال نمی میکرد و میفرمود است که حدیث است عنده
 یطعمنی و یقینی و چون غروب تحقق میگشت در افطار تجلیل نمیداد و یاران را بان امر میکرد و میگفت حق تعالی میفرماید حبیبی ای عابد نظر
 و پیش از آنکه نماز شام بگذارد و بچند رطب افطار میکرد و اگر رطب نبود می بخند و خربزه بودی دم چند آب در میکشید و یاران را با این طریق
 ارشاد میفرمود و در حدیث افطار این دعا میخواند که اللهم لك صمت و علی رزقك افطرت و گاه میفرمود ذهب الظمار و املت العروق
 ذبت الاجران شام الله اگر نزد کسی افطار کردی فرمودی اکل طعامكم الابرار و افطر عندكم الصائمون و صلت عليكم الملائكة و بر تسحر
 مواظبت میکرد و تا خیر و ان سلوک میداشت و است را بان امر میفرمود و میگفت تسحر و افان فی السحر بر که و میگفت فرق میان
 روزه ما در روزه اهل کتاب اكله سحراست و عراض بن ساریه گوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سحر تناول میفرمود و را بان دعوت
 کردند و فرمود علم الی الغد المبارک و در باب تنبیه صوم میبانه تمام داشت و میفرمود لمن لم یدر سح قول الله و العمل به فليس له حجة فی
 ان یدر طعامه و شرابه و در حدیث صوم زمان خود را تقبیل میفرمود و حجاجت میکرد و سحر میبکشید و مسواک بدستور میبرد و تقدیم میکرد
 و لکن در بعضی استنشاق میبانه میکرد و اگر شهاب محتاج غسل بودی پیش از ظهور فجر غسل میکرد و احیاناً بعد از صبح غسل
 اشتغال میفرمود و اگر درین ماه مسافر بودی گاه افطار کردی و گاه روزه گرفتی و یاران را میان صوم و افطار نمی ساخت و روزه قطع
 میداشت عایشه رضی روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم چندان روزه میداشت که گمان نمی بردیم که دیگر روز با افطار بخوابد و
 و چندان افطار میکرد که میگفتم که دیگر روزه نخواهد رفت و ندیدیم او را که هیچ ماه تمام روزه داشته باشد الا ماه رمضان و هیچ ماه بیشتر
 از ماه شعبان روزه نداشته پیوسته اکثر شعبان بر روزه بودی و روزه عاشورا البته روزه داشتی و روز عرفه اگر حج بودی افطار کردی
 و در غیر آن روزه داشتی و در شعبه و شعبه بسیار روزه میداشت و میگفت این دو روزه روز عرض اعمال است دوست میدارم
 که عمل مرا عرض کنند و من روزه دار باشم و گاه شعبه و یکشنبه روزه گرفتی و از هر ماهی سه روز روزه می بود ایام البیض و روزه یکشنبه
 و روز جمعه کم بودی که افطار کردی و مقرر است که روز یکشنبه یا شنبه بان صوم کرده باشد چه نمی فرموده از صوم یوم جمعه نهاده گاهی
 از ماهی شنبه و یکشنبه و روزه میکرد و از ماه دیگر شنبه و چهارشنبه و یکشنبه و روزه سه شوال و عید فطر و حج و عمره میفرمود
 و از صوم دور و نزدیک و روزه شریفی نمی میفرمود و گاه بود که بخانه در آمدی و پیر سیدی که هیچ خوردنی هست اگر گفتندی چیزی حاضر است
 فرمودی که پس این روزه دارم و نیت روزه کردی و در بعض اوقات نیت روزه قطع کرده بودی و روزه را تمام نداشتی و در عشر
 آخر رمضان اعتکاف میفرمود و در طاعت و عبادت و روزه داشتن شب جهنم تمام تقدیم میکرد و سانسید و تلاوت قرآن بسیار
 میکرد و با خلق کثیر اخلاق نمود و در عشر اول ماه رمضان اعتکاف نموده و چون معلوم میفرمود که لیلة القدر در عشر اخیر باشد با اعتکاف

عادات پیغمبر صلی الله علیه و آله

عادات سادات

در آن عشره و اخطت می نمود و چون اراده اعتکاف کردی نمازها را بگذاردی و در اعتکاف در آمدی و معتکف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خیمه بود و در سجده گاهی در وقت اعتکاف سر مبارک از مسجدی مجمره عایشه فرماد و روی تادی میوی سر آن فرشته کردی و از مطهرات هر که خواستی شب بیدار آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یک نوبت بچهار زانو که آنرا حجه ابراهیم گویند و شرح آنقصید لاجمال و تفصیل در باب سابق گذشت و چهار عمره گزارده عمره حدیبیه که مشرکان مانع شدند و عمره قضا و عمره بصره که در سال هشتم در صحن مراجعت از حنین واقع شده که با حج گزارده و پیش از اجابت چند حج دیگر بطریق که قریش میگزاردند گزارده و بعد از آن محفوظ نیست و الله اعلم

فصل ششم در بیان عادات سادات علیهم السلام و احوال الطیحات

که عبارت از ادب طریقه وی است در پوشیدن لباس و نوشیدن طعام و شراب و کیفیت سلوک آنحضرت در سفر و حضر و معاشرت وی با ازواج و مجالسه و مکالمه و مصاحبت وی با اصحاب و طریقه وی در تزیین و تمیز و تقاضا و تطییر و سبزه و سلام و حال در پیاده و فتن و سواری و خواب و بیداری و معالجه روی بیمار که آنرا در عرف محمد بن طایب النبی گویند و مجموع عادات آنسر و زنده بعضی از آنکه دین معتبر گشته بسنن زواید بدان و فتنی الله و ایاک که عادات کریمه وی لباس تکلیف نبود بلکه هر چه پیشتر شدی از پیراهن و سراویل و رداء و از آنرا و جامه مسلم و ساده و قبا و پوشیدن و موزه و تعلین می پوشید و پیشتر جامه تنگی لبس فرمودی و چهار یا پنج یا نه طریقه صریح می داشتند و گاه پوشید و گاه کتان می پوشید و از قماشها که جامه کردی بر وجهی نزد وی دوست بودی از سایر اقمشه و بر وجهی است و بعضی گفته اند بر مخطوط است و از اصناف جامه پیراهن او و شمشیر است و از رنگها بیشتر رنگ سفید اختیار میکرد و میفرمود که جامه های سفید بپوشید که اطیب طهر است و اموات را خود را در آن کفن کنید و از جامه که سرخ خالص یا زرد خالص بودی هر دو را نه می فرمود و بر مخطوط مخطوط سرخ یا سبز یا زرد یا سیاه می پوشید و از جامه های سبز رنگه می آمد و چون جامه نو پوشیدی آنرا می نامند عین کردی آنرا جامه خواهم بپوشم یا زرد بودی یا سبز از آن گفتی اللهم لک الحمد یا کسوتی یا سالک خیره و خیر یا صانع له و اعوذ بک من شره و شر ما صنع له و گاه می گفت الحمد لله الذی کسانی با و اوارى به عورتی و انجل بونی الناس و فرموده هر کس که جامه نو پوشد پس بگوید الحمد لله الذی کسانی بهذا الثوب ارزقنیه من غیر حول منی و لا قوه کنا بان گذشت و آینه او آمرزیده گردد و اکثر اوقات جامه نو را در و زحمه پوشیدی و در پوشیدن جامه ابتدا بمیان کردی و در پیرون کردن بمیان سر و چون نو پوشیدی که نه را بمسکینه دادی و میگفت ما من مسلم یسئله المسلمین شئاً الا کسوا الا الله الا کان فی ضمان الله و حرزه حیا و میتا و غلامه سفید و کمره بر سر طهر می بست و علاقه بین الکنتین می گذاشت و گاه تحت الحنک بر می زد و گاه بی علاقه می بست و اکثر جامه بر طاقیه پیچیدی و گاه بی طاقیه بست و گاه بر طاقیه بی ستار گذاشت و فرمودی و آنچه مرویت از آنحضرت که فرق میان ما و مشرکان این است که ما و ستار بر طاقیه می بندیم و ایشان بی طاقیه

نار و در غایت جبین

خلی از شخص نیست و اگر بصورت رسد گویم مقصود آنست که عادت او را اغلب بچیدن ستارست بر طایفه بخلاف عادت ایشان که بچیدن ستارست بی طایفه را اغلب یا در جمیع اوقات و طایفه سفید شامی و دراز و طایفه آچید و بر سر پییده و اندک پوش می پوشید و طایفه و گوشتی داشت که گاهی در سفر بر سر می نهاد و گاه چون نماز گزار روی نماز او برابر روی خود میگزاشت و گاهی دستار سیاه بسته و هر نیست که در روز فتح که دستار سیاه بسته بود و خطبه خواند و بعضی از علما تاویل میکنند بآنکه آن سیاهی صلی نبود بلکه بسبب آنکه خود بر سر داشته بر بالای دستار و بخت حرارت هوا دستار از خود رنگ گرفته و خود را از سر بر داشته و در آنکس پیدا شده که سیاه خالص است و آنکه در بعضی روایات وارد شده که علیه عصا به و سمار تا تبیان تاویل میکند و هر نیست که نو دستار یک علمها داشت بهمدیه برای آنحضرت فرستادند علمهای آنرا قطع کرد و بر سر نیست و طول دستار وی در کتاب حادیث و سیر نظر رسیده اما بعضی از آنکه خنزیر جمع کنند آورده اند که دستار رسول صلی الله علیه و آله و سلم که همیشه بر سر می بست هفت گز بوده و دستار یک بر و مجید و عید بر سر بسته و دوازده گز بوده و الله اعلم و در وقت حرارت هوا گاهی طلیسان بر سر بارک می انداختند و در حضور آنحضرت طلیسان را وصف میکردند فرمودند هذا ثوب لایودی شکره و چون و غن در سر الیدی قناعی در سر می انداختند تا دیگر جامه چرب نشود و آنچه از انس بن مالک در مرویست که گفت کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کثیر القناع کان ثوبه ثوب زیارت مراد از آن ثوب این قناع است و آنچه از ابن جبرین و جامد آنحضرت تا بند سر دست و گاهی تا کمر او را می پوشید و در بعضی روایات آمده که آنحضرت و از آن حضرت سابق و گاهی قریب بچین بود و طول بدای آنسر چهار گز و عرضش دو نیم گز و روایتی دیگر که یک گز و یک گز و بعضی از متاخران اهل حدیث آورده اند که طول آنحضرت شش گز و در عرض دو گز و یک گز و طول آن از چهار گز و یک گز و عرضش دو گز و یک گز و گاهی بر این گفته اند که او را پوشید و در بعضی روایات وارد شده که کان غیره شده و در آنرا و بر محل از آنرا فی الصلوة و غیره و گاهی بر این گفته اند که کلاه بالای کوتاه آستین پوشید و گاهی لباس حله اختیار فرمود و در بعضی روایات است از دو جامه و در سفر جامه آستین تنگ پوشید و در حدیثی خبر است از آنکه چون از آستین بیرون آورد و آنرا بر دوش انداخته و مخصوصا خنجر آن بها اختیار کرد و خنجرها در دست با عید و آمدن قود و نوبتی یکی از عظمای حله که بسی آویخته شمر خریده بود بر آنحضرت برکم می فرستاد یکبار آنرا پوشید و نوبتی حله به پشت گز و شمر و روایتی آنکه حله به پشت هفت و قیه خریده و گاهی میفرمود تا برای وی جامه می یافتند و خود میبست و در یافتن آن عجل مینمود و بصحت سید که نوبتی قبا سی آستین که چاک خفت داشت برای آنسر بر سر بخت فرستادند و در بر کرد و نماز میگزارد و جبریل علیه السلام آمد و خبر حرمت آن رسانید پس پشت آنرا از خود دو کرد و چنانکه است پشت آنرا از خود فرمود و از آنکه بعضی از اهل تحقیق میگویند الذین یتقون عن الشک و انس بن مالک خبری است که مذکور است و در شش گز از سر بر سر می بست و در آنرا داشت بهمدیه جهت آنسر فرستاد و پوشید آنرا صحابا از غایت خوبی آن گفتند یا رسول الله این را که میفرماید و در آنرا فرمود و چون میبستند از خوبی این جامه گفتند

من بعد قدرت اوست که یک منديل از مناديل سعد بن معاذ در پشت بهتر است ازین نگاه آنرا بجعفر بن ابی طالب فرستاد
 وی پوشید و بکار بست حضرت آمد فرمود من این را بتو دادم برای آنکه پوشی گفت پس حکیم فرمود بفرست آنرا برای ابراهیم و خدیجه
 و نوبتی ابوجهم عامر بن خدیجه قرشی عدوی رضی الله عنه گلی سیاه مربع که سرای آن دو علم داشت و عرب آنرا حصیه گویند
 برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به هدیه فرستاد آنرا دای خود ساخته بمنها مشغول شد و در علمهای آن نگاهی کرد چون از نماز
 فارغ شد فرمود برید این حصیه را بنزد ابوجهم و حکیم سبطی علم و دیر برای من یارید که علمهای این جامه مرا مشغول گردانید از نماز
 من و ثبوت پیوسته که جامه سبزی داشت و در همین ملاقات او خود آنرا می پوشید و بعد از آن حضرت بسیار گفته شده بود بعضی
 از خلفا آنرا بطانۀ ساقند و بمناء و تبر گاه در روزهای عید می پوشیدند و حله حمراء و حضرت ابی نعیم مخطوط بخط سبزه و سرخ و در اکثر جمیع
 و اعیاد پوشیده و دو جامه خاصه از برای روز جمعه ترتیب کرده بود غیر از آن جامه ها که هر روز پوشید و از عالیشان صد لقمه تنقوس
 که گفت حضرت بر دسیاه در برداشت گفت چه خوب می نماید بیاض رنگ تو در سواد این جامه و گسای سیاه دامت و بی بخشیدم
 ام سلمه گفت آن گسای اسود چه شد فرمود یکسای پوشانیدم گفت ندید هیچ چیزی را هرگز بخودت سیاض تو در سواد آن بر سر
 ریشۀ داری پوشید و گاهی بآن محلی میگشت چنانکه ریشهای بر دیر قدم مبارک آن سرور می افتاد و چه خستنی داشت که
 شگافهای آنرا فرود بر از وی ساخته بودند و گاهی بر دی در دای پوشید که قیمت آن یک دینار و سرخ بود و مویست از سهل
 ابن سعدی رخ که گفت برای رسول صلی الله علیه و آله و سلم جبهه از لیم سیاه و سفید دو ختم پوشید و از هیچ جامه شکفت نیامده
 بود چنانچه از آن شکفت آمد و بدست مبارک آنرا مس میکرد و میگفت چه شکو است این جبهه اعرابی در میان قوم بود گفت
 یا رسول الله من بخش این جبهه را فی الحال بیرون کرد و بدست او داد و در صحیح بخاری از سهل ثبوت پیوسته که گفت زنی بر دهنی
 شعله که حاشیه از آنرا از آن جدا کرده بودند نزد حضرت آورد و گفت یا رسول الله این را بدست خود یافته ام برای آنکه تو پوشی آن سرور آنرا
 از آن ضعیفه بپوشید و بآن محتاج بود پس پوشید و بسوی ما بیرون آمد موی از زمانی از بدست خود بسود و بر دهنی بخشین کرد آنرا و گفت
 یا رسول الله این را بمن ده فرمود آری و بعد از زمانی از مجلس خلاست و چنانچه رفت و جامه را بپوشید و برای آن مرد فرستاد و با او گفتند
 نیکو کردی این برده را از وی خلاستی و حال آنکه وی پوشیده و بآن محتاج بود و میدانی که سرخ ساکن را از تو نمیکند گفت بخدا سوگند که نه
 طلبیدم آنرا از وی الا برای آنکه کفن من باشد سهل گوید آن برده ناقص کفن او شد و در طریق دیگر وارد شده که آن مرد عجل از حمل
 بر عوف و برواتی سعد بن ابی وقاص بوده در اکثر احوال جامه های درشت خشن می پوشید و گفته رضی الله عنهما رواست که در بر رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم دو جامه خشن غلیظ بود گفت یا رسول الله این دو جامه تو بسیار خشن دورشت است گاهی که عرق کنی
 بر تو نقیض شود هیچ جواب نگفت و اگر بر دهنی است که گفته رضی الله عنهما کسی طلبید یعنی وصله دو قسمه و ازاری غلیظ بیرون آورد
 و گفت روح رسول الله درین دو جامه قفس کردند و انگشتی بود و در خضر دست راست و در خضر دست چپ هر دو موی
 گشتم و هر دو دست است و اولی نزد آن خفیه غلیظ است و در بسیار است و اولی نزد آنکه شافعی مجلس آن چنین است و انگشتی چنان پوشید

عادت آشپز و در آشپزخانه

بپاوسی و با شیر محبت تمام داشت و میفرمود هر که خداوند تعالی ویرا اطعام طعامی کند باید که بگوید اللهم بارک لنا فی ذلک ما هو خیر منه و هر کس که شت تعالی او را شیر بپاشاند باید که بگوید اللهم بارک لنا فی ذلک و زودمانه و میفرمود من نمی دانم چیزی را که کار طعام و شراب کند غیر از شیر و گاهی که شیخ خود می غصه کردی و گفتی آنرا دوستی هست و چون آب شامید که آب نفس آتش میدی و در اول هر یک بسم الله و در آخر الحمد لله گفتی و از تنفس در حالیکه ظرف آب و بان بود می میفرمود و هر روز یک قلع شربت غسل بپاشید و گاهی سونق یعنی جو یا گدوم بیان کرده بطور ساخته در آب می ریختند و در میکشید و بواسطه آنکه آبهای مایه شور می باشد خرد در آب می انداخت تا شیرین شود و می آشامید و در غالب اوقات شربت آب شامید می و احیاناً ایستاده می آشامید و اگر در مجلس حضرت جمعه بودند می و ایشان با آب یا شربت میداد و در آشامیدن ایشان را مقدم میداشت و بعد از آن خود می آشامید و صحبت پیوسته که فرموده ساقی القوم آخر هم شراب و گاهی اول خود می آشامید و آنگاه بکس میداد که بروست داشت می بود و در صحن وارد شده که نوبتی قاضی از شیر که محتاج آب ساخته بودند حضرت آورد و مقدح را گرفت و بپاشید و در دست چپ و ابوبکر صدیق رضی الله عنه و بر جانب است می اعرابی بود و عمر خطاب رضی الله عنه گفت یا رسول الله یا ابوبکر صدیق و حضرت با اعرابی داد که بروست است می بود و گفت الایمن فالایمن و روایتی آنکه فرمود الایمنون فالایمنون الا فتمنوا و در حدیث دیگر وارد شده که قاضی بنزد آنحضرت آوردند و از ظرف یکین و جوانی بود خردترین قوم و پیران بزرگان از جانب بسیار بودند حضرت چون از آن قلع آشامید آن جوان گفت دستور می میدی تا به پیران دم جان قلع را آن جوان گفت من ایشان را نخواهم کرد کسی را به نیم خورده و لو پس حضرت قلع را بوی داد و از آب شامید آن زود من مشک از قلع قلع نمی فرمود و غالباً این نمی تنزیه است چه صحبت پیوسته از کشته انصار که گفت رسول الله علیه و آله و سلم بن در آمد و آب شامید اند من مشک که آویخته بود و حال قیام پس من بر خاتم و در آن مشک قطع کردم یعنی برای آنکه بسبیل تبیین و تبرک نگاه دارم و آب سردترین شرابها بود و زود می و عمری از انصار برای می آب او شکهای که نه و بر سینه پای مشک می ساخت و از موضع سقی که از آنجا مایه می و در روز راه است آب شیرین برای می آورد و میفرمود که چون شب را بیدار شد بگوید و سر ظرف طعام و شراب آب پوشید و اگر چه بچوبی باشد که بطریق عرف بر سر آن بنید و عادت کریمه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن بود که روز پنجشنبه بسفر بیرون رفتی و گاه روز و شنبه و احیاناً شنبه اختیار سفر کردی و چون بعزم سفر برخاستی فرمودی اللهم یک أمشرت و یک توجهت و یک شمتت و علیک توکلت اللهم کن فی ما اتمنی و لا اله الا هم کن فی ما انت اعلم منی عز جاک و جل شانک و لا اله الا غیرک اللهم و کن التقوی و انخرف لی ذنوبی و جنتی لایزالنا توجهت و روایتی آنکه میفرمود اللهم انت صاحب فی السفر و الخلیفه فی الابل اللهم الی اعوذ بک من الضیق فی السفر و الکاتب فی المتقلب اللهم اقبض لنا الارض و مهون علینا السفر و روایتی آنکه میفرمود اللهم فی رعو ذک من دین السفر و کاتب المتقلب المحور و الکود و عوۃ المظلوم و سور المتظن فی المل و الابل و چون بر راه سوار شد می است با کفنی الله کبریا نازان این آیت بخواندی که سبحان الذی لا یغفل عنک شیء و ما کان لکم من دین الا ان یقرینکم و لا اله الا ربنا المتفکون و انما کانوا من کفنی که

عادت آشپز و در آشپزخانه

که عایشه غریبه شده بود آنحضرت از وی در گذشت ایس فرموده تا بزرگ یعنی این سبقت در مقابل آن سبقت واقع شد که
 تو بر من گرفته بودی و یکبار در حجره بیرون می آمدند یکدیگر را در افق میگردانیدند و میروان شدند و عرویس از عایشه را گفت من
 من و رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودی یعنی سبقتی واقع شد فرمود یکبار که من را می بینی که میان من تو حکم باشد یا عیبه تو یا الجرح
 را منی هستی گفت منی او مردی است جانب تو خواهد گرفت فرمود بعمره را منی هستی گفت منی از عمره منی تر می شود شیطان نیز منی
 میترسد فرمود یا ابو بکر رضی الله عنیه گفت آری مردی را فرستاد و ابو بکر را طلبید و فرمود میان من و این مرد حکم باشد یا ابو بکر گفت
 یا رسول الله من میان شما حکم کنم گفت آری و بنیاد حکم کرد من گفت یا رسول الله عدل کن یا ابو بکر چون این سخن شنید دست آورد
 و طایفه بروی من دگر خواند هر دو سوراخ بینی من روان گشت و گفت لا اله الا الله که عدل خواهد کرد یا رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 عدل کن حضرت فرمود از حکم ساختن تو ای ابو بکر مطلوب این نبود و خود بر قاست و بدست مبارک خویش خون از روی و چانه
 من شست و منقو است که چون عایشه در غضب کردی آنسر دست بردوش وی نهادی و گفتی اللهم اغفر ذنبا و ذنبا و ذنبا و غفر
 فلها و اغفرنا من القتل و گاه بود که در حضور جمیع ازواج دست بر یکی از ایشان نهاده می و معزاج فرمودی و هر روز بعد از نماز عصر
 مجموع حجرات گذشته و از احوال ایشان خبر گرفتی و چون شب آمدی در حجره آنکس که نوبت او بودی میخوابیدی و میان او و جاش
 مطهرات سویت مرغی می داشتی در نفقه و مسیت و جمیع امور می که بران قادر بودی میفرمود اللهم یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین
 یعنی در محبت و مجامعت و گاه بود که در اول شب موافقت نمودی و غسل کردی و بختی و گاه بود که از مجامعت منو ساختی و در خواب
 شدی و در آخر شب غسل کردی و بسیار بود که در یک شب یا در یک روز بر مجموع حرهای نه گانه طواف فرمودی و آنکس که یک غسل کردی
 و گاه بر همه طواف کردی و در عقب هر مجامعتی غسل نمودی با وی گفتن چرا برای همه یک غسل نمیکنی فرمود این طریقه انکی و اطهر و اطیب است
 هم سلم فرمود یا رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون بانی از زمان خود صحبت داشتی چشم مبارک بر چشم او میزدی آن
 زن گشتی علیک بالسکینه و الوفاء بصحت پیوسته آنحضرت را در هر حال قوت می هر روز از او بود و ملازم حلال بود و او را که هر چند زن خواهد
 محال کند نه و زیاده بر نه و میفرمود جیب علی من نیک المشاء والطیب جعل ثمره عینی فی الصلوة و نادات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مجاب
 و مکالمه با جواب آن بود که بطریقه تو وضع و بخشش نیست و خواست کردی و بسیار بود که در شستن او با بر داشتی و دست مبارک اگر د
 پیرا اگر کردی و گاه چیز دیگری شبستی و احیاناً استغاث کردی و در آن حالت یکپاسی را با بر روی پایی دیگر انداختی و چون اشک و دستانی
 فرمودی چنانکه اگر کسی خوشی تا کلمات و حروف آنحضرت را بشمارد ممکن بودی و سخن را با تمام دهن من پس شلاق گفتی و اکثر اوقات
 سکوت اختیار میکرد و بقدر حاجت سخن میگفت و از کار و اطباء و اطال محترز بود و سخنان جامع بر فایده که هر محقق حکمت
 و بصیحت بود باید از آن میگفت و گاه یک سخن راست میگفتی تا حاضران را دگر نبرد و میگویند و در هنگام حکم میگفت مبارک اشارة میکرد
 و گاه در سخن حکم دست است بر رطلان بهام چپ میزد و چون از امری تعجب نمودی گفت با کفایت را منقلب ساختی و چون غضب
 شدی اعراض نمودی و در آن مبارزه فرمودی و آثار غضب را بشهر و مبارک وی ظاهر شدی و در حال غضب می سخن میبارد

در حدیثی که در آنحضرت در مجامعت و کلام با حجاب

خود را بسیار مسکری چون آنحضرت سخن میگفت حاضران مجلس شریف خاموشی اختیار میکردند و سرود پیش می انداختند
 که تا علی بن ابی طالب و از هر چه اصحاب تعجب می نمودند و می نیز تعجب میشد و بر هر چه اصحاب ضحک مینمودند و خاموش می بودند
 و بسیار می بخندیدند و اکثر خنده و می تبسم بود و غایت ضحک آنحضرت آن بود که دندانهای نواجه و می بنمودی و گریه و می نیز در غایت
 اعتدال بود اشک چشمش بر دامن گشتی و از سینه بی کینه اش آوازی مثل جوشش و یک شنیده شدی و گریه آنحضرت بیست بود
 برای شفقت بر احوال از خوف حق تعالی و گاهی از بعضی از مهمات سوگند یاد میکرد و بیشتر سوگند افاین بود که والذی نفسی بیده و گاه
 لا اقلب القلوب و گاه والله و گاه لا اوتغفر الله و چون از مجلس خاستی سبیانک اللهم بحکمک شاهدان لا اله الا انت استغفرک
 و اتوب الیک برای کفارت مجلس میگفت و از هر قبیله که مردم بملازمست آنحضرت می آمدند بزبان ایشان با ایشان سخن میگفت
 و بپارلان بمقتضای امر و شاد و شرم می فرمود و سواش امر و مشورت می فرمود و عایشه رضی الله عنها گوید دیدم من مردی را که با مردم بیشتر
 مشورت کند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و چند کلمه فارسیه بر زبان آنحضرت گذشت و در مجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شعر میخوانده اند
 و اهتمام میفرموده و طلب یافتی میکرد و ناگاه بود که حدیث میخواند و لکن خود شعر میگفت و ناگاه از بحر جزیه بتی بر زبان مبارکش
 میگذشت و بر جز شعر را نیز تشتمل مینمود و آنچه از آن در باب سابق گذشت و گاه بود که یک مصرع از اشعار عرب غیر جزیه بخواند
 چنانکه بصحت پیوسته که فرمود که راستین کلمه که شاعر گفته کلمه بید است که ع الاکلمشی ما قلنا الله باطل و در ویست از عایشه روایت
 گفت دشمن ترین سخنهای بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شعر بود یکی از تشتمل شد به بیت شاعر که سستی لکله لا یامکنت
 جالاله و یاتیک بالاخبار من لم تزود و آنسر و چنین خواند که ع و یاتیک من لم تزود بالاخبار ابو بکر گفت یا رسول الله چنین نیست
 فرمود من شاعر نیستم و گاه که مصرع آخری از مصرع اول چنین شاعر گفته بود میخواند و حکایات و چهارده مجلس حضرت میگذاشت
 و گاه بود که خود برای اصحاب از لوح حکایات پیشینان مشغول میشد و قصه حزافه و حکایات اسم زلی که حضرت برای از وجات مطهرات
 بیان کرده در کتب حدیث شریفی دارد و بایران مزراح میکرد و عبد الله بن الحارث بن جریع گفت ندیدم من احدی را که مزراح پیشتر از
 رسول الله علیه و آله و سلم کرده باشد و لکن مزراح او همه حق بود چنانکه صحابه یکبار گفتند یا رسول الله بد رستیکه تو با ما مزراح میکنی یعنی حال
 آنکه این طریقه مناسب منصب تو نیست فرمود انی لا اقول الا حقا و عایشه روایت کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار مزراح میکرد و میگفت
 ان الله لا یؤخذ بالمزاح الصادق فی مزاحه و آنچه فرموده لا تمارا خاک و لا تماره نه در علم و محبوسست بر مزراحیکه در آن افراط باشد شخصی بر آن
 مداومت کند چه مورت ضحک و قست قلب باز نماند از یاد خدا تعالی است و غالب آنست که منجر باینداد و احتقار برادر سلمان میشود و مسقط
 بهایت و وقار شخص میگردد و فاما آنچه ازین امور سالم باشد جایز نیست و اگر بر سبیل هدایت واقع شود چه رعایت آن کردن
 که غیر حق گویند و ایذا نکنند چنانکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم میکرده در غایت صعوبت است و امام غزالی رحمه الله در احیاء العلوم
 آورده که از جمله غلطها عظیم آنست که آدمی مزراح را حرفه خویش سازد و بران مواظبت نماید و در آن افراط کند ناگاه تمسک جوید
 بفضل رسول صلی الله علیه و آله و سلم و این همچون کسی باشد که اویم با جلیسان گردود و در لعب و رقاصی ایشان نظر کند و تمسک جوید

تو از مزراح حق و ضابطه است و احاطه است

با کمال غیبت و غایت علم و ستودنی و اوست تا پیش از حلی ائمه عزا و نظر به طاعت رسول ایشان در روز عید و این سخنان
 چنانچه در حدیث است که با هزار گیسو دیگر و در بعضی مذاهبات است که گناه صغیره میشود و با هزار و سیصد و شصت که ازین معنی
 قائل شوند و ائمه عظم و از جمله از جماعتی رسول صلی الله علیه و آله و سلم که با ایشان ملک فرمود و با اولادین و یکم از آن بنو
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله شوهر من ترا میخواهند قهر و دشواری گویند آیا آنست که در چشم من سیفید
 است فرمود بدست که در چشم من سیفید است گفت آن زن فی حضرت فرمود و ائمه عظمی احدی نیست که در چشم من سیفید
 است یعنی بیاضی که محیط است بحد و باراد خردان که در ملک داشت و آن از من میگرد و فرمود یا عیسی سال الخیر و نبی مود
 از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شتر می طلبید که آن سواری کند فرمود و شتر می پدید بهم که بران سواری کنی آنم و گفت من با چه ناله
 چکنم فرمود یا شتر می هست که از ناله نماند و در ولایت که صفیه بنت عبد المطلب بنزد آنم و رفت و حال آنکه سر شده بود و گفت
 یا رسول الله و ما کن تا من به بهشت روم فرمود پس زنان به بهشت نخواستند رفت صفیه از مجلس حضرت بازگشت و دیگر است فرمود
 خبر رسید که ایشان بحال پیری به بهشت نرفتند و حق تعالی فرموده که ایا انکشان بهتر است انکشان یا نه این بکار او ثبوت پوخته و هر که
 بود از اهل بادیه زاهر نام چون از محراب پدید آمدی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از او بیه وادی چیزی برستم بهیچ بیاورد چون بیرون
 رفتی آنم و شتر بچیز بودی و فرمودی ان زاهر را بدینا و نحن حاضر و در رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را دوست میداشت حال آنکه
 او مردی قبیح الوجه که بمنظر بود و روزی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با و رسید و در وقتیکه مشاعر خود را میفرمود حضرت آنم را از محبت
 او راند و او را بخل گرفت و آنم حضرت را نمی دید و نمیدانست که کیت کیت است این بکار او نگاه کرد و باز نگریست معلوم کرد
 که پیغمبر پس از برای تمین و تبرک ظهر خود را بسینه مبارک وی ملحق گردانید رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کیت کیت که این
 بنده را بخرد از هر کفایت رسول الله و الله که مرا کاسه خواهری یافت آنحضرت فرمود لکن تو تر خداوند تعالی کاسه شستی و در دهان
 آنکه فرمود تو تر خداوند تعالی گران بهائی دگای چون با شش بن علی رفو و حین طفولیت مباسطت میفرمود زبان مبارک بیرون
 می آورد و چون حمزه زبان آنحضرت را میدید خوشوقت میشد و شادی میداد و خوات بن حبیب گویند که با رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 و منزل مظهر ان فرود آمده بودیم همی از نیمه خود بیرون رفتم جماعتی زنان صاحبی چون را دیدم که با هم سخن میگفتند باز گشتم و حلقه
 خویش پوشیدم و پیش ایشان رفتم و شستم تاگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از نیمه خویش بیرون آمد و گفت ابو عبد الله بچه
 سبب پیش اینها شستم رسیدم از وی پس گفتم یا رسول الله شتر می دارم بسیار نفور و جند و مخواستم که بچه قید او اینها برای او
 طمانی بتابد آنحضرت روان شد و من شتر و عقب او روان شدم پس حضرت روی خود را بسوی من انداخت و بچه شعی که آنرا از آن
 میگویند در آمد و قضای حاجت نمود پس بیرون آمد و گفت یا ابا عبد الله چه کرد آن شتر نفور تو و چون از آن کوچ کرد تا رسید به
 میفرمود السلام علیک یا ابا عبد الله شتر نفور تو چه کرد تا بجدینه رسیدیم من از شتر منگی و خوف آنکه دیگر با من سخن گوید چه
 و مجالست آنم را ترک کردم چون مدتی برین نوع گزرا نیدم فرصتی جستم و در ساعتی که سی و رسول صلی الله علیه و آله و سلم

این حدیث در فضیلت ائمه است

در فضیلت ائمه

آنجا رفتم و نماز میکردم و نماز حضرت از محراب بیرون آمد و دو رکعت نماز بسبک گزار داد و در نزدیکی من نشست من نماز را دو رکعت
 کردم و بعد از آنکه آنشرف طول شود و مرا بگزارد و بروی حضرت و پادشاه فرمود که ای ابو عبد الله نماز را هر چند که خواهی تطویل کن تا من
 برخواهم نشست تا آنجا که تو از نماز بیرون نیایی یا خود گفتی غرضی می باید گفت تا خاطر دوی تسکین یابد چون سلام نماز باز دادم
 فرمود السلام علیک یا ابا عبد الله چه کردی شرف تو گفتی ای کسی که تربیتی نبوت فرموده که آن شتر ازان زمین باز که مسلمان گشته ام
 نفوذ گشته و آن عادت را گذاشته پس در ولایت یا ستم زوبت فرمود و حکایت کرد و روایتی آنکه فرمود الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر
 و دیگر بر سر آن سخن رفت و در حضور حضرت مزاج و طایبات کرده اند و او تبسم فرموده و مقرر داشته مرویت که ضحاک بن سفیان
 کلابی مردی بود بغایت قبیح الوجه آمد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مایه کرد و عایشه رضی الله عنها پیش حضرت نشست بود پیش از نزول آیت
 حجاب آنگاه گفت پیش من و زن هستن احسن ازین حمیر العینه عایشه کی را ترک کنتم تا تو ادا بخوایی و عایشه می شنید گفت آری
 او احسن است یا تو گفت فی من احسن از وی رسول صلی الله علیه و آله و سلم از سوال عایشه از وی تبسم فرمود و ولایتی صریح و می برادر
 چشم در میگرد و در میگوید و حضرت فرمود در میخورم و حال آنکه رد داری گفت آن شوق دیگر میخورم آنشرف تبسم فرمود و چنانکه
 او از وی بنمود و مردی از انصار بود نام او نعمان بغایت مزاج کننده و بشرب خمر معتاد بود و بارها ویران بجالس آنحضرت می آورد و بجهت
 شرب آن بخلین مبارک و را میزد و پاران را میفرمود تا بحال خویش را و را میزد و چون این امر از وی بسیار در وجود آمد مردی از صحابه
 رسول بانعمان گفت لعنک الله آنشرف فرمود این چنین بگویی که او خدا و رسول و مرادوست میدارد و مثل این حکایات حدیث
 غرور و خیر گذشت آنقصه این نعمان اطریق آن بود که چون قافله بمید آمدی و با ایشان چیزی خوب از طعام و خیر آن بودی
 از ایشان بخردی یا بوام بخری پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردی و گفتی آنرا بیدیه و تحفه برای تو آورده ام و چون صاحب لاهیای
 متاع آن از و طلبیدی او را نیز حضرت آوردی و گفتی یا رسول الله بهای متاع و مراد به رسول صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود
 تو آنرا بیدیه برای من آورده بودی نعمان میگفت و الله که بهای آن نزد من نبود و دوست میداشتم که تو ازان بخوری و ترا
 باشد آنشرف تبسم میفرمود و بهای آنرا بصاحبش میداد و از جمله عادات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که موی سر و لایحه خوبا
 شانه میکرد و آنچون نعمان هر روز بان قیام نمی نمود و روغن در سر و محاسن مبارک می مالید و موی لب میداشت بان امر
 میفرمود و بصحت پیوسته که فرموده جز و الشوارب ارغوا للخی خالفوا جوس و روایت ضعیفه هست که از عرض طول الحیه مبارک
 بریده است و هرگز چیزی میداد و بر وز جمعه پیش از آنکه نماز و موی لب میداشت و ناخن میچید و دست است را
 برای وضو ساختن و طعام خوردن و موی شانه کردن و مسواک نمودن و سرمه کشیدن و امثال اینها و دست چپ بر آویز
 ادبی و استنجای مقرر میداشت و هر چه از کسی بگرفت بدست راست میگرفت و چون کسی چیزی دادی بدست راست بدادی
 و شبها سرمه صفیانی در هر چشمی تسبیح نگاه و چشم راست تسبیح و در چشم چپ تسبیح میکشید و بهر سفر که رفتی آئینه و شانه
 و مسواک و سرمه دان و ظرف بوی خوش و مقرر اض و روغن دان همراه بودی و در حضر هر جا که شب میوت میفرمود آنها باوی

قوات الشجره و در شجره و در شجره

می بود تا اگر احتیاجی بآنها اقتضا نکند از ترمیم و وجه موی از روی برکنار و موی سفید از سر و محاسن تنف نمودن نمی میفرمود
 و ظاهر بعضی از احادیث صحیح و راست بر آنکه موی مبارک را بخاک و گندم و بر دایه و پوس و زعفران رنگ کرده و از بعض دیگر چنان
 معلوم میشود که شیب آن حضرت بمرتبه رسیده بود که محتاج بخصاب شود چه در احادیث صحیح و در حدیثی که در تمام موی سر و محاسن آن سر
 ریخت موی سفید رسیده پس جمع میان روایات نفی و اثبات گوئیم که حضرت گاهی برای تسکین صلیح حنا بر مبارک می نهاد
 احتمال دارد که آنکس که موی او را رنگین دید و گمان برده باشد که از خضاب است یا آنکه بومی خوش بسیار بکار می برده و آنکه است که سبب
 تغییر رنگ موی میشود در این چند داشته باشد که آن تغییر سبب خضاب است و جمعی از آنکه ترجیح روایت خضاب کرده میگویند و موی آن
 مثبت است و اثبات بر نفی مقدم است و آنکه اعظم و گاهی نوره می نهاده و زوجات مطهرات آن حضرت نوره بروی می مالیدند و چون
 بعد از رسیدن خود بوقتیکه میرسانید روایتی آنکه هرگز نوره نه نهاده و چون موی خانه اش دراز میگشت می تراشید و جمعی میگویند آن را
 بر آنکه هرگز نوره نرفته بلکه حمام نمیداد و حمامیکه در کعبه میشوید بجام النبی همانا که یک نوبت در موهی که غسل کرده پینا و تبر بکارسان
 موضع حمامی بکار کرده اند لکن بعضی از علمای حنفیه و جمیع اهل تصوف و سنی و شیعه و اهل فقه و اصول و اهل علم و ادب و اهل کلام و اهل
 صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که از آنها و کلمات حسن و قوال میگرفت و نظیر یعنی فال بد گرفتند و میباشید و میفرمودند و لا طیرة
 و خبر بالفال گفتند فال چیست جواب او که کلمه صالحه که یکی از شما باشند و چون بمجموعی و حاجتی بیرون رفتی از شنیدن یا از شنیدن کجاست
 آمدی و نام نیک دوست میباشید و میفرمودند و احب الی الله و رسوله و خلقه من اتقى الله و عباه و اتقى الله و عباه و اتقى الله و عباه و اتقى الله و عباه
 حق تعالی ملک الملوک است و هم بد را تغییر میداد باکم نیک علمیه اجماعیه و بره رازینب و مروت است که هم عمر و زهد و حکم و ثواب و شرف و جلال
 لا تغییر داده و چون عالمی را میخواست که بجای خیرت از نام او می پرسید اگر نام نیک داشت شادمان میگشت و اگر عکس بود گریه و در رو
 مبارک و پیرامینش و چون چیزی بدیدی که از آن بشکفت آمدی و بهتر سیدی از آنکه شوم می در آن تاثیر کند فرمودی اللهم بارک فی
 و لا اخره و میگفت چون بر بینی از شما چیزی را که کرده و دارد بگوید اللهم للبرائی بالحنات الا انت و لا یفزع الیه الا انت و لا حول
 و لا قوة الا بالله و بقیة امر فرمودی از جهت پسرد و گوشت و از برای و خیرگی و میگفت در روز هفتم باید که کشته شود و مولود را نام
 نهاده از برای امیر المؤمنین حسن و حسین رضی الله عنهما حقیقه نهاده و بروایتی برای هر یکی یک گوشت و بروایتی برای هر یکی دو گوشت
 و اطلاق آن نزد حضرت می آوردند تا کام ایشان را بدست مبارک خویش بخواب میداشت و برایشان دعای برکت میکرد و از عادات آن سر
 آن بود که چون بخانه شخصی رفتی برابر در خانه تریست و جلالت جانب است یا چپ خانه در آمدی و راستی زان کوهی باین طریق که السلام علیکم
 السلام علیکم و آله و سلم و چون بدر خانه کسی روید و نخواهید که در آنجا اول سلام کنید و اذن بدهید کسی را که ابتدا السلام کند
 و کلام بن جنبل از روایت کند که صفوان بن امیر فرستاد بنزد حضرت با آب و بچه و مقدار شیر و خیار کی چند خورد و آن سر و در اعلامی
 دادی بود پس بروی در آمد و سلام نکرد و اذن نه طلبیدم فرمود باز گرد پس بگو سلام علیکم و آله و سلم و میگفت السلام قبل
 الکلام و لا تدعوا الحدیثی طعام حتی یسلم و در حدیث دیگر آمده که السلام قبل السؤال فمن بدأ بکلام السلام فلا یجیب و حرمت

و در حدیثی که در تمام موی سر و محاسن آن سر ریخت موی سفید رسیده پس جمع میان روایات نفی و اثبات گوئیم که حضرت گاهی برای تسکین صلیح حنا بر مبارک می نهاد احتمال دارد که آنکس که موی او را رنگین دید و گمان برده باشد که از خضاب است یا آنکه بومی خوش بسیار بکار می برده و آنکه است که سبب تغییر رنگ موی میشود در این چند داشته باشد که آن تغییر سبب خضاب است و جمعی از آنکه ترجیح روایت خضاب کرده میگویند و موی آن مثبت است و اثبات بر نفی مقدم است و آنکه اعظم و گاهی نوره می نهاده و زوجات مطهرات آن حضرت نوره بروی می مالیدند و چون بعد از رسیدن خود بوقتیکه میرسانید روایتی آنکه هرگز نوره نه نهاده و چون موی خانه اش دراز میگشت می تراشید و جمعی میگویند آن را بر آنکه هرگز نوره نرفته بلکه حمام نمیداد و حمامیکه در کعبه میشوید بجام النبی همانا که یک نوبت در موهی که غسل کرده پینا و تبر بکارسان موضع حمامی بکار کرده اند لکن بعضی از علمای حنفیه و جمیع اهل تصوف و سنی و شیعه و اهل فقه و اصول و اهل علم و ادب و اهل کلام و اهل صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که از آنها و کلمات حسن و قوال میگرفت و نظیر یعنی فال بد گرفتند و میباشید و میفرمودند و لا طیرة و خبر بالفال گفتند فال چیست جواب او که کلمه صالحه که یکی از شما باشند و چون بمجموعی و حاجتی بیرون رفتی از شنیدن یا از شنیدن کجاست آمدی و نام نیک دوست میباشید و میفرمودند و احب الی الله و رسوله و خلقه من اتقى الله و عباه و اتقى الله و عباه و اتقى الله و عباه و اتقى الله و عباه حق تعالی ملک الملوک است و هم بد را تغییر میداد باکم نیک علمیه اجماعیه و بره رازینب و مروت است که هم عمر و زهد و حکم و ثواب و شرف و جلال لا تغییر داده و چون عالمی را میخواست که بجای خیرت از نام او می پرسید اگر نام نیک داشت شادمان میگشت و اگر عکس بود گریه و در رو مبارک و پیرامینش و چون چیزی بدیدی که از آن بشکفت آمدی و بهتر سیدی از آنکه شوم می در آن تاثیر کند فرمودی اللهم بارک فی و لا اخره و میگفت چون بر بینی از شما چیزی را که کرده و دارد بگوید اللهم للبرائی بالحنات الا انت و لا یفزع الیه الا انت و لا حول و لا قوة الا بالله و بقیة امر فرمودی از جهت پسرد و گوشت و از برای و خیرگی و میگفت در روز هفتم باید که کشته شود و مولود را نام نهاده از برای امیر المؤمنین حسن و حسین رضی الله عنهما حقیقه نهاده و بروایتی برای هر یکی یک گوشت و بروایتی برای هر یکی دو گوشت و اطلاق آن نزد حضرت می آوردند تا کام ایشان را بدست مبارک خویش بخواب میداشت و برایشان دعای برکت میکرد و از عادات آن سر آن بود که چون بخانه شخصی رفتی برابر در خانه تریست و جلالت جانب است یا چپ خانه در آمدی و راستی زان کوهی باین طریق که السلام علیکم السلام علیکم و آله و سلم و چون بدر خانه کسی روید و نخواهید که در آنجا اول سلام کنید و اذن بدهید کسی را که ابتدا السلام کند و کلام بن جنبل از روایت کند که صفوان بن امیر فرستاد بنزد حضرت با آب و بچه و مقدار شیر و خیار کی چند خورد و آن سر و در اعلامی دادی بود پس بروی در آمد و سلام نکرد و اذن نه طلبیدم فرمود باز گرد پس بگو سلام علیکم و آله و سلم و میگفت السلام قبل الکلام و لا تدعوا الحدیثی طعام حتی یسلم و در حدیث دیگر آمده که السلام قبل السؤال فمن بدأ بکلام السلام فلا یجیب و حرمت

مانند حمی و در چشم را معالجه بسکون و آسایش و راحت فرمودی و علی مرتضی کرم الله وجهه را در چشمش از اکل و طبس می کرد
 و هرگاه که یکی از اینهاست موید بر او چشم بودی بوی نزدیکی نکردی تا شفایافتی و علاج عذر بقسط بندی می کردی و عذر هرستی
 که طفلان را در حلق از غلبه خون پیدامی آید و از آنکه در با کام طفلان را برای دفع این مرض می فشارند و خون از آن بیرون
 می آید نه می فرمود و گفت لا تعذبوا صبیاً نکر بالغمز من العذرة و نوبتی بجمعه عایشه را در آمد و دید که کودکی نزد او بود و از سوی او ایستاده
 یعنی او خون می ریزد یعنی از جهت آنکه گلوئی او را از عذره فشرده بودند پرسید که چیست این گفتن این رحمت عذره یاد و سر
 دارد و فرمود و ای بر شما یک شب اول و خود را هر زنی که طفل و عذره یا و جمعی در سر داشته باشد باید که قسط بندی بگیرد و آنرا باب
 حل کند و بپینی آن طفل چکاند چنان که دندان طفل خلاص شود و رحمت شکم فتن را چون از کثرت ماده بودی معالجه تقویت
 اطلاق کردی و بصحت پیوسته که مردی آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفت برادر من از رحمت شکم است فرمود و شربت
 غسل بهش رفت او را آمد و گفت که شربت غسل را او ش نفع نرساند باز فرمود و شربت غسل بهش بچنین و نوبت یا سه نوبت
 رفت و باز آمد و چهارم فرمود و صدق الله و کذب لطن خیک علما گفته اند مراد از کذب لطن عدم تقاع است با آن
 از رحمت کثرت ماده فاسد پس آن مرد نوبت دیگر برادر خود را شربت غسل داد و شفایافت و گفته اند حکمت در تکرار امر با شلیمان
 غسل آنست که دو بار باید که مقدار کمی بیتی بحسب حال مرض باشد که اگر کمتر از آن بود مرض را زایل نکند و اگر زیاده از آن باشد
 مستطوت شود که در دو چوب آن مرد و برین خود چنان غسل نماید که با مرض مقاومت کند شفا نمی یافت لا جریمه از آن میفرمود
 و نیز به خلاص سید و معالجه مستطاب بشیر بول شربت میفرمود چنانکه نفر عرینین اگر این رحمت داشتند بآن علاج فرمود چنانکه گذشت
 و شکی مخرج را بلیسین مداوه میکرد و از برای بلیسین سارا اختیار میفرمود و میگفت اگر چیزی بودی که از هرک شفا دادی ستا بود
 و میگفت بهترین چیز که آن بود و میکنید سحوط و ولد و موشی است سحوط و دارونی است که از راه بینی در دماغ چکانند و آنرا نکند
 جانبش برین حلق برین موشی داروی سهل است و ذات الجنب علاج بقسط بجمعی و زیت کردی و غارش بدن و غلبه قمل را
 پوشید و بن سبب این بر شلیمان علاج میفرمود و معالجه بر اینها را بخصیصه نوشته می کرد و در دل علاج بجزای مدینه می کرد و مسجد
 گوید میار بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعبادت من آمد و دست بر سینه من نهاد چنانکه راحت و خوشی آنرا در دل خود فتم
 و فرمود و در سینه که در سینه بود و معنی نواد و نوجع یافته است پس بنزد حارث بن کلهه رفتی و او را و دست طیب است تا هفت خزان
 بخوبی مدینه ببرد و با ستخوان بگوید او را و دوساز و در بینی تو چکاند و بشرات و دانها که از بدن بیرون می آید بنیزه علاج می کرد و آن
 دارو نیست نه می که از قصبه لدریره بیرون می آید و رحمت عرق النساء را بدین که کوسف عربی بگزانت آنرا و شش بخش کنند
 و در سینه و زهره و زینا یک بخش بیاشانند و میفرمود و میگفت لا شفاء الا فی شربة من شربة غسل و کینه و اما انهی با منی
 است که در چند نوبت حمام فرموده و بوی حجامه داده و میگفت بهترین چیز که آن مداوی کنند چیست است و فرمود که در
 سترج ما که ما من گفتند که است خود را فرمای تا حاجت است کنند و علاج زهری که در خیر خورده بود و بجا است که در بین الکشفین

و تخری را که بود برای حضرت کرده بودند نیز معالجه کرد و بجای امت بر سر مبارک خود وقت ضرورت و احتیاج بعضی از بایران را
 تجویز و انفع فرمود و نگاه معالجه بدن نفی می نمود و میگفت بایران ابدا که طعام و شراب ندیدند که حقیقتا ایشان را طعام و شراب
 میداد و علی گفته اند حکمت درین آن تواند بود که طبیعت هر یکن با انضاج ماده و اخراج آن مشغول است و طعام و شراب
 طبیعت بایران از آن کار باز میدارد و هر من قوت میگیرد و بایران را با احتیاج میفرمود و میگفت ایشان را طبیعت و پدید که غم از دل ایشان
 می برد و راحت بدل ایشان میسر سازد و طبیعت طعامی است رفیق که از آن در جوانان بخت سازند بشرط آنکه تمام بخت و در قوام در وقت
 شیر باشد و مقداری از عمل و انزال آن کنند و از طبیعت بخت آن گویند که در وقت و بیاض بیشتر میبازند و میگفت که بایران را بختشان
 خوش شاد کنی و اندوه از وی بردارید و از مداوی بجزیات منع میفرمود و میگفت آن لشکر که جعل شفا که فیما بین علم و غیره
 از آن حضرت سوال کرد از خمر ساختن نمی میفرمود و گفت از برای دوا می سازم فرمود پس بدوا و اولکها و دوا و در اخبار فاروق
 که من مداوی با خمر فلا شفا الله و از مخالفت کسی که اعراض سازد شتی مثل جذام و برص منع میکرد و ابوهریره روایت کند که از
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من لایزال و من فرأى من الناس الا سدا و مری می نمود و من از قبیلہ الثقیف آید که با آن سر و بیعت کند فرمود
 اما قد بالینا کفار جمع و در اخبار وارد شده که سخن گوی با مجذوم و حالیکه میان تو و او مقدار یک شیره یا دو شیره بود و جذام مرضی
 خبیث است که از آن شایع شود و در همه بدن پیدا میشود و مزاج هم ضعیف است آن تپا و متغیر میشود و در آنجا و بیست دیگر وارد شده که نفی
 عدوی میباید مثل آنکه فرمود و لا عدوی ای لا عدوی شئی نشاء و ثبوت رسیده که یک نوبت دست مجذومی را گرفت و در کاسه خود
 در آورد و فرمود کل بسم الله ثقیه باشد و تو کلا علیه و با او طعام خورد و وجه جمع میان و ایات نفی و اثبات اعدا آنکه گویم و ایات نفی
 محمول است بر آنکه این امراض بطبع خود معدی نیستند و چنانکه فلسفه و دهری میگویند و لکن خداوند تعالی مخالطه مریض را این امراض
 را با هیچ سبب خدا مریض از او بعلیه میگرداند و گاه هست که این اعدا از سبب خود که مخالطه است تخلف میکند چنانکه در سایر اسباب
 یا آنکه نفی عدوی همچنان بر خودست و لکن امراض از برای آنست که مسا و اعدا از مخالطه آن مریض بدور رسد و تصفوا
 کند که عدوی حق است پس حرج افتد و این را قبیل سدر رابع است یا آنکه امراض بجناب از مجذوم است و سبب است اختیار و ارشاد است
 و مواکله با مجذوم برای بیان جواز یا آنکه گویم هر یک از نفی و اثبات نسبت بحال قومی است کیسکه کامل الا ایمان و تمام التوکل بود
 او را از مخالطه با این نوع مریض ضرری نرسد زیرا که قوت ایمان و توکل و قوت عدوی را دفع است و کسیکه ضعیف الا ایمان
 و التوکل باشد و در احتیاط و احتیاج باید کرد و آن سر هر دو طریق را مباحتر شد تا قویا بطریق توکل و ضعف بطریق احتیاط اقتدا
 نمایند و این قبیل است احادیثی که در باب با و طاعون وارد شده و بعضی احادیث مشهور است که الفاتحون طاعون کافران من
 الرحمن و غیر این حدیث دیگر است که دلالت میکند بر آنکه از با و طاعون نشاء دیگر نیست و دیگر حدیث آمده که از من القرآن
 و فرمود که طاعون عذابی است که فرستاده شد بر بنی اسرائیل یا جمعی از ائمه با قدم چون بشنوند که طاعون در مریضی افتاده شد
 یا تجاوز و بد چون واقع شود در زمین که شمار آنجا باشد از آنجا بیرون مروید از جهت فرار از آن و از اینجا معلوم میشود که احتراز

تجلی

از آن جایز است و جمع متعین است و الله اعلم و رخصت فرموده که از چشم چشم ششون کنند و میگفت امین حق و لو کان
 شیء سابق القدر لیسبقه المبین و میگفت لا رقیه الا من بین اوجیه اسی لا رقیه اولی و الفع منهنائی فلک و مردیست که سهل
 بن حنیف در محلی غسل میکرد و عاهر بن ربیعہ ویرا برهنه دید و در حسن بدن او تامل کرد و گفت و الله که من مثل حلد این مرد را
 ندیدم نماز مردان و نماز دختران مجزئ است در همان لحظه بقیه او چون این خبر را بشنید عاهر را غضب کرد و گفت برآ
 چه میکشی یکی از شما بر او خود را و با عاهر طلب کرد که چرا دعای برکت نکردی مرا و اکنون برای وی غسل کن پس عاهر رو دستها
 و مفرقین و رکتین اطراف بطین و داخلی از او خود را در حدی بشست و آنرا بر سهل ریختند در ساعت نیکو شد و منقو
 که در خانه اسم ساریم کنی که بر روی او اثر نظر حزن بود فرمود رقیه کنی از برای وی که نظر حزن بر وی افتاده و مردیست که
 آنحضرت نماز میکرد و در آن حالت عرقی با انگشت مبارک و را بگریز چون از نماز فارغ میشد فرمود لعنة خدا می بر عرق
 که پیغمبر پیغمبر میگردارد و انگشت آب نمک طلب و آن انگشت را در آنجا نهاد و سوره اخلاص و سوره ناس میخواند تا آنکه
 گشت و رقیه بقائه الکتاب معوذتین قایم الکرمی و دیگر معوذات و روایات صحیح ثابت شده از آنجا که رقیه جبرئیل است علیه السلام
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن رقیه نموده بسم الله از قیام من کل شیء یؤذیک من شر کل نفس و عین حاسد الله الشفیع
 بسم الله از قیام بسم الله الشفیع و دیگر تعویذات که برای رقیه عین و غیر آن مقرر فرموده در کتب مبسوطه حدیث است این
 کتاب کمال تفصیل آن نیست تنبیه بعضی از محققان محدث گفته اند که طب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با طب طبایع یکسانست
 نداشته چه طب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم متیقن این پنجست قطعا زیرا که مصدر آن وحی الهی و شکات نبوی و کمال عقل است
 و اما طب گیران غالباً ما خود است از حس و ظن و تجربه که مظنه خطر است و هر آنکس که طب نبوی منتفع نشود و یقینی باید است
 که از نقصان ایمان دست و پا نکند و هر آنکس که او را بقبول صدق تلقی کند و با اعتقاد پاک فکر گیرد و البته آن منتفع شود چنانچه قرآن کریم
 که شفای قلوب صدور است و هر آنکس که او را بقبول و اخلاص تلقی نکند موجب زیادتى مرض و وبال او شود و مقرر است
 که شرط انتفاع بیمار بدو آنست که آنرا با اعتقاد نفع قبول کند تا طبیعت بران اقبال نماید و بان استعانت کند بر دفع علت
 چنانچه جمعی از اکابر و مجتهدین معارضه السواد کردند و می چه حضرت فرموده فی الحجة السنو او شفا من کل داء الا السام و بعض
 دیگر جمیع بیمار را غسل بکار داشتی چه حق تعالی در قرآن عجیب در شان غسل میفرماید فیما شفا للناس و ببرکت حسن عقائد
 آن امراض دفع شدی و الله الموفق والمعين

توضیحات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

فصل در بیان مخصوصات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

بدانکه داب نمک شافویه صوم الله است که خصایص آن نور و ادر اول کتاب نکاح ایراد کنند زیرا که مخصوصات نبوی در نکاح
 بسیار است و بعضی از مجتهدان ایشان بر آنند که خصایص آن حضرت سخن نباید کرد و برای آنکه امر نیست مختصی شده و اکنون

فائده مستبره اندازد و گوییم چنانچه ایشان بخوانند و بدانند که این باب کرده اند تا ما را از بعضی از مصنفات خود آویزد که در بعضی
 آنست که جزم کنند بجواز بلکه استحباب آن و اگر بوجوب آن قایل شوند و در غیبت دیگران بکار جایی بعضی از خصایص آن مختص
 در احادیث صحیح باید دانند که از خصایص است و است و عمل بر آن کند تا باطل انسانی پس واجب بود بیان آنها تا معلوم شود
 و عمل بر آن نکند و که این فائده ازین اهمیت و اتم تواند بود و الله اعلم پس بدانکه آنحضرت را حق تعالی مخصوص گردانید بخصایص
 متعدد و آن چهار قسم است اول واجبات دوم محرمات سوم مباهات چهارم فضایل و درین کتاب فضایل اکثر است
 و فصل علیّه مذکور و اهتمام بشان مقدم است و درین فصل آن را قسم دیگر و چه اختصار و تلخیص پس این خواهد گشت
 انشاء الله تعالی اما قسم اول که واجبات است حکمت در تخصیص آن را آنحضرت زیاده از لفظی و حصول درجات علیّه است و اما
 چه در احادیث قدسیه بصحت پیوسته این تقریب استقریون بشمار احوال افرغست علیهم و بعضی از آنکه ثواب فریضه بر ثواب
 ناطقه زاید است به مقدار درجه و آن معنی را استخراج نموده اند از حدیث سلمان فارسی رضی الله عنه حضرت در شان رمضان فرموده من تقرب
 فیه بخصایص خمس خصال الخیر کان کربن دی فریضه فیهما سواد و من دی فریضه فیهما سواد و من دی فریضه فیهما سواد و من دی فریضه فیهما سواد
 آنست که درین حدیث شریف نقل فرموده مبارک رمضان و قال گردانیده بفرصت غیر آن و فرمودن در آن ماه را مساوی ساخته
 به مقدار فرض در غیر آن پس نحوای این حدیث اشعاری دارد بآنکه فرض آید است بقل به مقدار و بعد و الله اعلم و از بیان
 قسم واجبات اول و دوم و سوم و چهارم و ترتیبی است بدلیل حدیث ابن عباس رضی الله عنه رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم فرمود که من علی فرایض و لکم تطوع النحر و الوتر و رکعت الطلوع و در ورتی رکعتا العجری جای رکعتا الفجری واقع شده
 و این حدیث را جمعی از آنکه کبار مثل امام احمد حنبل و بیهقی و دارقطنی و عالم ابن عدی رحمهم الله در مصنفات خود بطریق متواتر
 بیا کرده اند و همه آنها ضعیف است پس اثبات خصوصیت این سوره بر آن میتوان کرد خصوصاً اگر آنرا از احادیث قولیه و فعلیه معار
 یو در حدیث که بعضی از معارض ضعیف باشد چه از انس رضی الله عنه و حضرت فرمود امرت بالوتر و الا فصحی و هم
 یعزم علی و بصحت پیوسته که آنسور و تر را در سفر بر اهل گزارد و آن امارت عدم و جوب است و از بعضی صحابه بصحت سیده که گفته اند
 انیدیم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز چاشت گزارده و از عایشه رضی الله عنها پرسیدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز چاشت
 میگزارد و جواب داد که فی مگر گاهی که از سفر بیاوردی تنبیه بدانکه قول تخصیص جوب و تر و نحر بدان حضرت بنا بر مذکور است
 رحمهم الله و اما مذکور بوضیفه کوفی رحمهم الله آنست که و تر و قربانی بر است نیز واجب است اگر چه و جوبی که شافعیه گویند معنی
 فرض است و وجوب تنفیذ و در فرض است چهارم تجدید است بدلیل آیت و من الیل فتنجد و فی ذلک عی نیاده علی
 ثواب لفرايض بخلاف تهی غیر آنحضرت که از برای نقصان است که مطروق شد و باشد بفرایض و توانا کمال کمال فرایض گرد و آنسور
 علیه السلام معصوم است از آنکه غللی بفرایض و را باید و صحیح نزد آنکه شافعیه و همه الله آنست که تهی در اول حال بر آنحضرت
 واجب بود و لکن جوبش در حق او منسوخ گشته و درین معنی از عایشه رضی الله عنها حدیثی در صحیح مسلم و می شده پنج سوک کردن

و مقام شریف و ممتاز میان قاطره و عایشه رضی الله عنهما

ایزدیم نخل کردن حره کتابی بدلیل این روایت کرده شده که حضرت فرمودند و شما تمام از پروردگار خود که زن ننگم مگر کسی را که در بهشت
 با من باشد پس بمن این را می داشت و منقولست که میان قاطره و عایشه رضی الله عنهما منافرت واقع شد قاطره با عایشه رضی
 الله عنهما گفت من افضل از تو زیرا که بفرست رسول خدایم عایشه را گفت در امور دنیا چنین است که تو می گویی لیکن فخری که تنها
 تمام دار و بحسب آخرت و بمن این پیغمبر در بهشت در درجه او خواهد بود و تو با علی و در بهشت در درجه او خواهی بود پس بمن افضل
 بمن که چنین است چه قدر است قاطره گریست عایشه بر فاست و سرور را با بوسید و گفت کاشکی من یکموی بودی بر سر تو
 و چون این امر تر شد که زمان حضرت در بهشت با او خواهند بود پس حرام باشد بروی حره کتابی زیرا که بهشت بر کافران
 محرم است و اینضا آن زن بنا بر کفر و صحبت آنسر را کرده خواهد داشت آنکه شافعی و جمیع ائمه با ثبات این خصیصه چنین
 استدلال نموده اند و هر دو دلیل است ثبوتی و دلیلی که کثیر است زیرا که جوان نخل ششوط است بدو شرط یکی خوف عنت دوم
 و ثلث آن طول حره و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از اول معلوم است و وجود شرطی که فقهاء است در حق و می استبرئیت
 چه نکاح آنحضرت به غیر است ابتدا و انتهای آنست که در خصوص اینها پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قوسیده
 بروی و تنبیه است بر آن نمی که آنچه مخصوص است با و از لباس است شغول و نیست از طاعات چنانکه مشغول کند و غیر اوست و مراد
 بمیلح و این محل آن نیست که کافرین فعل و ترک مساوی باشد زیرا که آنحضرت وصال می فرمود و در حق او قربت بود بلکه مراد
 الا حرج فی فعله و لا فی ترک است و آنچه مباحات بر آن سرور یکی وصال است و در روز و محنی وصال و دلیل مخصوص بودن آنحضرت
 و فصل عبادت مذکور شد و سوم احتیاج کردن هر چه خواستی از عنایت پیش از شهادت که در عرف می دان و فقهاء و اهل سیر آنرا معنی
 معنی گویند و لوازم است صحیح دلالت بر ثبوت این خصیصه میکند و مراد از جمله صفایای آنحضرت صفیه و ذوالفقار بوده
 سوم دخول که بغیر احرام فی عذسی بدلیل حدیث مسلم که از جابر بن عبد الله روایت کرده که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در روز فتح
 که در آن بغیر احرام و بروی تمامه سودا بود و در جوانان این امر از دیگران بی عذر خلافت و مراد از آنکه این احرام است چهارم فصل در
 که بدلیل امر قتل ابن حنظل در عایله تعلق با ستار که بعد از روز فتح که چنانکه گذشت پنجم حکم کردن پیغمبر علم و بخلاف دیگر قضایا بدلیل
 حدیث منند صحیحین که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که ابو سفیان مردی است آیا مرا گناه باشد اگر از مال او بی اذن او بر ما
 نفقه خود و فرزندان چیزی بردارم حضرت فرمود خدی من مال ما یفیک و لک بالمعروف و درین استدللال قاطی است زیرا که
 احتمال دارد که این سخن از آن سرور به جلیل انما واقع شده باشد نه بر سبیل حکم ششم حکم کردن از برای نفس خود و از برای فرزندان خود
 زیرا که وی معصوم بود از میل گرفتن قبول کردن گواهی آنکس که برای وی گواهی دهد بدلیل آنچه مرویست که پیغمبر از برای اعرابی
 خبریه و یونانی حشره و آن اعرابی منکر شده و گواه طلبید خبری که بن ثابت الصدیقی گواهی داد حضرت فرمود چگونه گواهی میدی بر او که
 در آن حاضر نبود و خبری که گفت ما را از خبر آسمانی تصدیق نمی کند و در آنچه در زمین واقع شود تصدیق نمی کند رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 و را ذوالشهادتین خوانند ششمی گرفتن از برای خود و لیکن این خصیصه سرگز از آن حضرت واقع نشده و هم اخذ طعام شراب

از آنکه در روز شنبه در گریه از پیر میراث بوی رسیده بود و گمان این فقیر نیست که این وقصیب یکی است و بعضی از اهل سیر رسیده
 که در وقت وقصیب یکی است و جناب نبوت آنی ششش بود و بعد از آنکه در وقت وقصیب یکی است و بعضی از اهل سیر رسیده
 و ششش و در آن روز در گریه بعد از آنکه در وقت وقصیب یکی است و بعضی از اهل سیر رسیده
 سینه و در آنجا نبوت و این در آن روز در گریه بعد از آنکه در وقت وقصیب یکی است و بعضی از اهل سیر رسیده
 میگفتند و گویند در روز احد این با وقصیب یکی بر بالای دیگری و در روز حنین نیز بعد از آنکه در وقت وقصیب یکی است و بعضی از اهل سیر رسیده
 الفضول بعد از حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه و در آن روز در گریه بعد از آنکه در وقت وقصیب یکی است و بعضی از اهل سیر رسیده
 و بعضی از اهل سیر رسیده که در روز شنبه در گریه بعد از آنکه در وقت وقصیب یکی است و بعضی از اهل سیر رسیده
 نه بود و جانش او و حضرت رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و در روز شنبه در گریه بعد از آنکه در وقت وقصیب یکی است و بعضی از اهل سیر رسیده
 خودی نیز بود که در روز شنبه در گریه بعد از آنکه در وقت وقصیب یکی است و بعضی از اهل سیر رسیده
 و بعضی از اهل سیر رسیده که در روز شنبه در گریه بعد از آنکه در وقت وقصیب یکی است و بعضی از اهل سیر رسیده
 و آنرا حلقه بود و در روز شنبه در گریه بعد از آنکه در وقت وقصیب یکی است و بعضی از اهل سیر رسیده
 سیر بود که در روز شنبه در گریه بعد از آنکه در وقت وقصیب یکی است و بعضی از اهل سیر رسیده
 بران نهادن تمثال محو در دایره آنکه یک روز صبح برخواست و حقیقی آن صورت را در آن سیر نکرد و بعد از آنکه در وقت وقصیب یکی است و بعضی از اهل سیر رسیده
 آنهاست که بنام نیکو شایع اینها و سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم را چنانچه بود و در روز شنبه در گریه بعد از آنکه در وقت وقصیب یکی است و بعضی از اهل سیر رسیده
 بود و یکی را ششش میگفتند و بعضی بر آنکه در روز شنبه در گریه بعد از آنکه در وقت وقصیب یکی است و بعضی از اهل سیر رسیده
 و دیگری که در روز شنبه در گریه بعد از آنکه در وقت وقصیب یکی است و بعضی از اهل سیر رسیده
 و بقول ششش که آن بود و در آن روز در گریه بعد از آنکه در وقت وقصیب یکی است و بعضی از اهل سیر رسیده
 و در روز شنبه در گریه بعد از آنکه در وقت وقصیب یکی است و بعضی از اهل سیر رسیده
 میگفتند و در روز شنبه در گریه بعد از آنکه در وقت وقصیب یکی است و بعضی از اهل سیر رسیده
 نام و لای سفید بود و گاه گاه الوان چادر شب زوجات مطهرات خورش عقیده میفرمودند

و ذکر مراب و دو اب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بسیار بود

و ثابت نشد که از آنکه در روز شنبه در گریه بعد از آنکه در وقت وقصیب یکی است و بعضی از اهل سیر رسیده
 سیر آورده اند که آن حضرت را اسبان مقدره بوده و نامها را ایشان اینست سکيب و آن اول اسب بود که بنزد
 آنرا و بران جهاد کرد و نام آن در دست مالک آن خرس بود حضرت آنرا فقیر داد و سکيب و پیشانی و دست

بیان در آنکه در روز شنبه در گریه بعد از آنکه در وقت وقصیب یکی است و بعضی از اهل سیر رسیده

بیان در آنکه در روز شنبه در گریه بعد از آنکه در وقت وقصیب یکی است و بعضی از اهل سیر رسیده

بیان در آنکه در روز شنبه در گریه بعد از آنکه در وقت وقصیب یکی است و بعضی از اهل سیر رسیده

و پادشاه آن سفید و مطلق العین بود و در میان اسب داشت فرمود و سابق شد و آن سبب شادان میسر گشت و در آخر آن اسب
را از برای خرید و پادشاهی هموار از خیر نصیب آن می نمود و آن را می شناسد از حضرت گواه طلیح خنیا که غنیمت گشت و از آن که مقوفین
فرستاده بود و گویند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنرا دوست میداشت و در اکثر اسفار بر آن سواری میکرد و حیث که بر می رسید بیانی را
از ابدیه فرستاده بود و حضرت چند شتر بعضی بدو داده بودند و که تخم داری برای وی بهر یلیده بوده و آنکه شتر آنرا عمر بن خطاب
و آنکه از عیال آنرا داده و خدا بر آن عزت و استخصال آن سبب بغایت لازم و ضایع کرده بود و میفرمودت عمر خواست که آنرا بخرد و
حضرت مشاورت کرد فرمود و خیر کسی که خدا صدقه کرد و هیچ سال آن مال عیونهای و غیره طرف آنرا فروت بن عمر و جدی بهر یلیده فرستاده
بود و طالع که اول آنان را بود و بن نیاز بود و وجه دیگر و این اسب را از جماعت تجار که ازین آمده بودند خرید و برین اسب که نوبت
سایقت فرمود و در هر نوبت سابق شد و آنکه در دست مبارک بر پیشانی آن یلیده و گفت لا یجوز و اعلق ذوالفقار و ذوالکرم
و من تجل و مزاج و سجدات ایسویت عیوب و نجس و هم و شجاعت و من طرف و من در دست از انس بن مالک که گفت از امور دنیا
آنکه از جبر است در میان اسب صلی الله علیه و آله و سلم آنرا در میان آن تر و وی شتر اقرح مجل مطلق العین بود و در آخر او
روشنه که چون خداوند تعالی خواست که اسب را بیافریند و حی که در باد جنوب که میخواست از مخلوق پیدا سازد که آن مخلوق را سبب
عزت و دنیا و مذلت و علو و جمال الطاعت خود کرد و در جمیع شایسته با جنوب و جب فرموده و جمیع شایسته با جنوب و جب فرموده و جمیع شایسته با جنوب و جب
از آن قبضه اسب که بیافرید و با او خطاب کرد که از فضیلت و اوم بر سایر سببها که زرق غنائم را بر پشت تو کشد و خیر و برکت معتقد
است بر ناصیه تو و این سبب را پیشانی که بی جناح طیار کنی فانت للطلب فانت للهرب و اگر از پشت شتر که شیخ خطاب فرمود که ای سبب
بجای خود تیرسان شترکان را و بر سببها می آید ایشان را و در نزد الله از قدرتهای ایشان را بعد از آن سفیدی و پیشانی و قوام آن
پدید آمد و چون آدم را بیافرید و شایسته را بر عرض داد و اولین خطاب فرمود که خنیا که از مخلوقات من این سببها را اختیار نمود
و در ایامی که سبب برق را بر عرض کرد و خطاب فرمود که ای آدم اختیار کن هر کدام ازین دو و باید که دو سبب را برای آدم گفت
اسب را اختیار کرد و خطاب کرد که ای آدم غرور و اولاد خود را اختیار نمودی ما و آدم که باقی باشند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حق فرمود
از خواری و امتحان اسب در سواری و این عباس فرزندشان اسب گفته که **س** اجبوا الخیل و اصطبروا علیها فان العز
یمها و الجلاله اذا تخيل ضعیفها الناس به ربطنا بافاشکرت العیال به نقاسمها المیثقیل یومهم و نکسوها بالبرقع و الجلاله و در اخبار
وارد شده که نیکو و زیاده و بی حیا و خیر نشوند الا در سببها و موافق بازن خود و دانیدن اسب و تیرانداختن و از انس بن مالک
مرویت که گفت عبد الملک مروان بجاج بن یوسف ثقفی نوشت که عازر و اگر ام انس بن مالک خادم رسول صلی الله
علیه و آله و سلم بجای آنرا از نصایح او منتفع شو و جان نیکو بوی دهد و زری بنزد وی رستم با من گفت ای ابو حمزه و شما هم که سببها
خوبتر و عرض کنم تا امر اعلام منی که کدام از آنها با سببها رسول صلی الله علیه و آله و سلم میماند پس سببها خود را برین عرض
کرد و گفت هیچ نسبت است و مشابعت میان اینها و آن اسبها نیست از قیاس و احوال و اخلاف و آثار آنها